

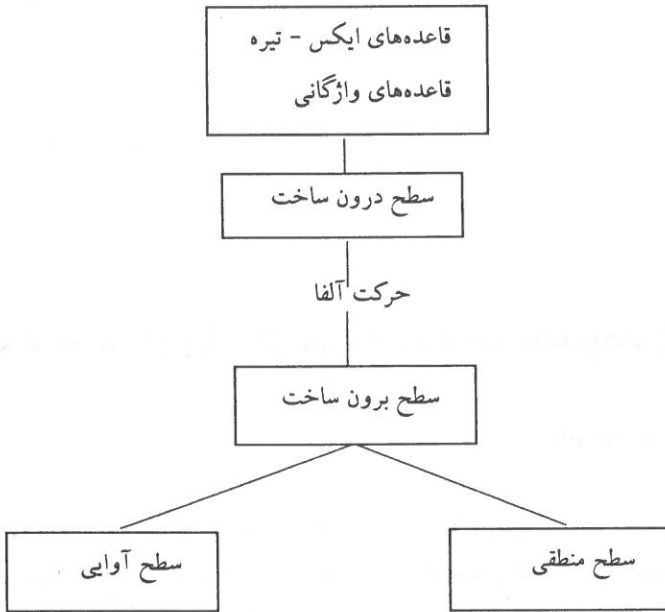
## حذف به قرینه در زبان فارسی: قاعده‌ها و محدودیت‌ها

دکتر سیدعلی میرعمادی\*

### مقدمه

حذف به قرینه و مطالعه و بررسی در عملکرد آن به مواردی مربوط می‌شود که یک سازه بنا بر دلایل کارکردی، معنایی و یا ساختاری و با توجه به قرینه‌های سازه‌ای محذوف می‌گردد. سخن کاوان و کاربردگرایان حذف سازه‌ها را در قالب بافت قابل توجیه می‌دانند و به دنبال آن هستند که علت حذف آن را به شیوه‌ای توصیف کنند. دستورنویسان سنت‌گرا نیز به تجزیه و تحلیل سطحی از عناصر محذوف می‌پردازند و «درک» را عامل اساسی در حشوی بودن برخی از عناصر می‌دانند (دیوید کریستال، ۱۹۸۵، ص ۱۰۷). از سوی دیگر زبان‌شناسان به بررسی محدودیت‌هایی که حذف به قرینه را مانع و یا ترغیب می‌نمایند می‌پردازند. با وجود این، در گذشته تعمق و تأمل در قواعدی که بر این پدیده زبانشناختی ناظر است کمتر مورد توجه بوده است.

در این مقدمه لازم است به چارچوب نظری و نظریه‌هایی که بررسی حذف به قرینه بر اساس آنها می‌تواند توجیه پذیر و یا به عبارتی تفسیر پذیر باشد پردازیم. به اختصار می‌توان نمودار زیر را قالبی برای عملکرد دستوری دانست هر چند این طبقه‌بندی و انگاره بندی نیاز به جرح و تعدیل دارد.



### در این نظام، به دو نوع نحو قایل هستند:

۱- نحو آشکار

۲- نحو پنهان

حرکت از سطح درون ساخت به سطح برون ساخت را از آن جهت نحو می‌خوانند که در آن نوعی حرکت صورت می‌پذیرد. از طرفی اثرهای باقیمانده هر چند در سطح انتزاعی قابل توصیف هستند با وجود این حضورشان ملموس است. از سویی حرکت از برون ساخت به سطح منطقی را می‌توان از آن جهت نحو دانست که نوعی حرکت آلفا به حساب می‌آید. نظر به اینکه در این سطح «اثر» چندان به راحتی در دسترس نیست از این رو آن را نحو پنهان هم خوانده‌اند.

چامسکی در کتاب «رهیافت کیمنگی در نظریه زبانشناختی» (۱۹۹۳) (به میرعمادی، ۱۳۷۶، صص ۲۶۶ تا ۳۳۵ مراجعه نمائید) اصول جهان شمولی را که قبلاً در چارچوب حاکمیت و مرجع‌گزینی مطرح بوده‌اند مورد تجدید نظر قرار می‌دهد. هدف آن بوده است که اصولی مورد مذاقه و بررسی قرار گیرند که همه زبانهای موجود را مورد توجه قرار داده و نظریه واحدی را برای آنها ترسیم نماید. (هورنستین، ۱۹۹۵، صص ۶۲-۶۳).

چامسکی (۱۹۹۳) بر این عقیده است که در نظام دستوری جهان شمول به دو سطح دستوری یا به عبارتی سطح منطقی و سطح آوایی می‌توان قایل بود. این دو سطح در تعامل با یکدیگرند. با حذف دو سطح

درون ساخت و برون ساخت بالطبع قاعده‌هایی که در چارچوب نظام دستوی پیشین تبیین یافته‌اند باید تعدیل یابند.

چامسکی (۱۹۹۳) معتقد است نظریه‌ای که در آن روابط مرجع‌گزینی فقط در سطح منطقی اعمال می‌شود بر نظریه‌ای که در آن همان عمل در سطوح مختلف صورت می‌پذیرد مرجح است (هورنستین، ۱۹۹۵، ص ۶۵).

بر پایه نظریه "رهیافت کمینگی"، چند اصل را مفروض می‌دارند:

۱- آنچه به عنوان حرکت مطرح بوده است در اصل نوعی استنساخ یا عین سازی (Copying) از یک سو و حذف (deletion) از سوی دیگر است. بدین ترتیب که عینیت کاملی از عامل جابجا شده در سطح منطقی بجای می‌ماند.

۲- در سطح منطقی همه استنساخ‌ها به استثنای یکی از آنها حذف می‌شود.

۳- در مواردی که حرکت در مورد گروه‌های تیره دار مصداق می‌یابد اصل مرجح آن است که عناصر حشوی تا حد ممکن از زنجیره‌های تیره‌دار محذوف گردند. (هورنستین، ۱۹۵۵، صص ۵-۶۴).

در این مقاله، کوشیده‌ایم در چارچوب نظریه‌های جدید زبانشناسی در باب روابط نحوی، مقوله حذف به قرینه را در زبان فارسی، مورد بررسی قرار داده و نهایتاً محدودیت‌های موجود را در این ارتباط بازشناسیم.

در این مقاله، بدواً مجملی از تاریخچه تحقیقات در زمینه حذف به قرینه در زبان فارسی ارایه خواهیم داد. در بخش دیگری از این مقاله، با بررسی آثار بجای مانده از نویسندگان ایرانی که از قرن اول تا زمان حاضر به زبان فارسی کتابت کرده‌اند، نمونه‌هایی از جمله‌های حاوی عناصر محذوف را ارایه خواهیم داشت و آنها را در قالب حذف به قرینه لفظی، حذف به قرینه معنایی و حذف به قرینه‌ای کلامی مورد مذاقه قرار خواهیم داد. برای نمونه یک متن از گلستان سعدی را با عنایت به مقوله‌های محذوف به شکل نمودار ترسیم کرده‌ایم.

در بخش دیگری از مقاله، حذف به قرینه را در زبان فارسی از منظر و دیدگاه نقش‌گرایان مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس همین پدیده را از دیدگاه نظریه‌های جدید زبانشناسی مورد بازبینی قرار می‌دهیم و نظریات اندیشمندان زبانشناس را بازگو می‌نماییم.

در نهایت با نگرشی جدید، حذف به قرینه را در زبان فارسی مورد توجه قرار می‌دهیم و سعی خواهیم کرد به جمع‌بندی برسیم.

اطلاعات مورد استفاده عمدتاً از کتب فارسی موجود که مرجع آنها در هر مورد آمده استخراج شده‌اند. در تعیین میزان دستوری بودن و یا نادرستی بودن جملات از شم زبانی محقق و نیز قضاوت گویشوران بهره برده‌ایم.

شایان ذکر است که در انتخاب نمونه‌هایی از نثر فارسی از مراجعه به اصل کتب خودداری شده و از

کتاب ۵ جلدی "هزار سال نثر زبان فارسی" تالیف و گردآوری "کشاورز" استفاده شده است.

### تاریخچه تحقیقات در زمینه حذف به قرینه در زبان فارسی

دستورنویسان زیادی در این ارتباط به تحقیق پرداخته و نظرات خود را گاه به صورت اجمال و گاه به صورت تفصیلی بیان داشته‌اند. در حقیقت، کمتر کتاب دستور زبان فارسی را می‌توان یافت که به این مهم توجه نداشته است. بدیهی است، در اکثر این تحقیقات، ساختارهای روساختی مطمح نظر بوده و کمتر به کم و کیف حذف در چارچوب نظریه‌ای خاص عنایت بوده است. برای آنکه تحقیق حاضر را با تحقیقات انجام یافته مقایسه نماییم بر این نوشته‌ها مروری داریم شاید از قبل آن نوع تجزیه و تحلیل دستوری که در این مقاله انجام یافته و توضیح بیشتری یابد و نوآوری آن، در قیاس، جلوه نماید.

**تقی وحیدیان (۱۳۴۳)**، با توجه به حذف برخی از عناصر و اجزای جمله در ارتباط با دستور زبان، عامیانه فارسی، حذف فعل جمله دوم را به قرینه فعل جمله اول متداول می‌داند و مثالهایی در این ارتباط نقل می‌کند.

۱- خودش تو مزرعه کار می‌کرد، برادرش هم تو خونه  $\phi$  (= کار می‌کرد)

به این نکته مهم نیز اشاره دارد که شناسه فاعلی در این حذف نقشی ندارد اما اشاره نمی‌کند که فارسی زبانان، در مافی ضمیر خود، چگونه این عدم تطابق را معنی دار می‌نمایند.

۲- من اینجا بودم، برادرم شیراز  $\phi$  (= بودن + شناسه فاعلی سوم شخص مفرد)

۳- تو کتاب خوندی، حسن و حسین روزنومه  $\phi$  (= خواندن + شناسه فاعلی سوم شخص جمع)

۴- تو هم بیا، برادرت هم  $\phi$  (= بیاید)

"وحیدیان" به این نکته اشاره نمی‌کند که سازه "هم بیاید" چگونه سازه‌ای است.

مولف می‌افزاید: در لفظ قلم جزء دوم ماضی نقلی و ماضی بعید را به قرینه حذف می‌کنند و مثالهای زیر را در تایید نظر خود شاهد می‌آورد.

۵- شبی در کاروان همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه خفته  $\phi$  (= بودم).

۶- سیل آمده  $\phi$  (= بود) و همه جا را گرفته بود.

"وحیدیان" استعمال این کاربرد را در زبان فارسی عامیانه رایج نمی‌داند و حذف آن را معمول نمی‌شناسد.

موضوعی که "وحیدیان" به آن توجه داشته است حذف فعل و اجزای دیگر جمله بدون وجود قرینه است که به نظر او بسیار معمول است مخصوصاً در موارد دعا و نفرین و تشکر و نظایر آن:

۷- خدا نگهدار  $\phi$  (= باشد یا = شما باشد)

۸- مرحمت زیاد  $\phi$  (= باشد)

۹- دست علی بهمرات  $\phi$  (= باشد)

۱۰- مرده شور  $\phi$  (= فلان را ببرد)

- ۱۱- تو و درس  $\phi$  (= از هم دورید)
- ۱۲- تورو بخدا  $\phi$  (= قسم می‌دهم) برو
- جالب این است که "وحیدیان" حذف حرف اضافه در جمله‌هایی نظیر جمله‌های ذیل را نیز از مقوله حذف به قرینه می‌داند (بدیهی است این مقوله دیگری است):
- ۱۳- رفتیم  $\phi$  (= به) خیابون
- ۱۴- بچه  $\phi$  (= در) نه ماهگی پا می‌گیرد.
- "وحیدیان" حذف حرف ربط را نیز در فارسی محاوره‌ای متداول می‌داند و آن را همپایه "مکث" از عناصر زیر زنجیری می‌شناسد.
- ۱۵- مال رفت،  $\phi$  (= و)، عیال رفت  $\phi$  (= و)، اولاد رفت. (نقل از چرند و پرند دهخدا)
- حذف که و اگر نیز از نظر "وحیدیان" دور نمانده است.
- ۱۶- گفت  $\phi$  (= که) میخرم.
- ۱۷-  $\phi$  (= اگر) میدونی که نه‌پرس.
- در جمع بندی کلی می‌توان نتیجه گرفت که "وحیدیان" بیشتر به مقوله حذف عنایت داشته تا حذف به قرینه و بیان علل نحوی آن.
- رضادایی جواد** (۱۳۴۳) از نظر مجتبی مینوی (مندرج در مقاله "جنون حذف کردن"، مجله یغما سال چهارم) استقبال می‌کند و به نقل از او می‌نویسد «یک عده جنون خوردن اجزای جمله را دارند من اسم این را گذاشته‌ام جنون حذف، گاهی فعل حذف می‌شود، گاهی فاعل، گاهی مفعول و بعضی از این حذف‌ها تعمدی است و برخی از راه‌بی‌مبالاتی و پاره‌ای از این جهت است که نویسنده جمله بسیار طولیلی را انشا می‌کند و در حین نوشتن کلام از دستش به در می‌رود و نتیجه این می‌شود که خواننده از عبارت او سر در نمی‌برد». (زیر خط‌ها از نگارنده مقاله است). علی‌الظاهر مجتبی مینوی این رسم را در تاریخ ادب فارسی رایج نیافته و از این رو مطرود دانسته است و شعر معروف (منوچهری) را مثال می‌آورد.
- ۱۸- میر اجل که کارش با کار زار باشد یا در میان مجلس یا در شکار باشد که در فعل باشد محذوف نگردیده است.
- رودکی و منوچهری، جمله‌های کوتاه بکار برده و هیچ فعلی را حذف نکرده‌اند. به نقل از دایی جواد یا مینوی "بعدها مرسوم شد که اگر دو یا چند کلمه را به یکدیگر عطف کنند و لفظ فعلی که در همه این جمله‌ها می‌آید یکی باشد فقط یکی از آن فعل‌ها را بیاورند. به این معنی که یا در جمله اولی فعل بیاورند و در جمله بعدی نیاورند و یا اینکه در جمله اخیر فعل بیاورند و در جمله‌های قبلی نیاورند".
- (زیر خط از نگارنده است).

۱۹- می‌خواهم گوگرد پارسی به چین بیرم، و از آنجا کاسه چینی به روم بیرم و دیبای رومی به هند بیرم و فولاد هندی به حلب بیرم و آنگینه حلبی به یمن بیرم و برد یمانی به یارس بیرم و از آن پس ترک تجارت

کنم". (زیر خطها از نگارنده است).

که به اختصار و ایجاز و با خودداری از تکرار گویند:

۲۰. گوگرد پارسی خواهم بردن به چین... و از آنجا کاسهٔ چینی به روم ببرم و دیبای رومی به هند  $\phi$  و فولاد هندی به حلب  $\phi$  و آیینۀ حلبی به یمن  $\phi$ .

"دایی جواد" از قول "مینوی" نقل می‌کند که اگر افعال مختلف در جمله‌های متوالی آمده باشند حذف به قرینه میسر نیست. بر این منوال جمله‌ای که در بافت زبانی زیر بکار رفته غلط است:

(یک نفر از اشخاص محترم، پاکت مراسله‌ای را که بنام دیگری بود باز کرده بود. بعد دوباره بسته بود و روی آن این جمله را نوشته بود

۲۱. \* اشتباهاً باز  $\phi$  ولی ملاحظه نشد ( $\phi$  = نشد).

۲۲. \* دیوارها را رنگ ( $\phi$ ) ولی پرده‌ها را آویزان نکرده است ( $\phi$  = نکرده است).

"دایی جواد" به نقل از مینوی، این جنون را ویژهٔ قلم به دست‌ها می‌داند و معتقد است که در زبان فارسی عامیانه، چنین خطاهایی رخ نمی‌دهد. جملات "درست" را با جمله‌های "نادرست"، مقایسه و مقابله می‌کند:

۲۳. \* الف: مناسب آن است که مقداری از عبارات آن کتاب که آن اشعار را در بر دارد در اینجا محفوظ بماند.

ب: مناسب آن است که ... در اینجا نگاشته شود.

۲۴. \* الف: سحرگاهان که ارباب نیاز به درگاه بی‌نیاز دراز بودند من هم به گوشه‌ای رفته‌ام که با ناله دمساز شوم.

ب: سحرگاهان که ارباب نیاز ... به گوشه‌ای رفته بودم...

توصیهٔ مجتبی مینوی در کتاب دستور زبان فارسی دایی جواد پایان بخش حذف به قرینه است

"وقتی که مطلبی بفکران خطور کرد سعی کنید که آن را با

جمله‌های کوتاه و الفاظ سهل و ساده بیان کنید و هیچ وقت فعل را حذف

نکنید و از تکرار یک لفظ ترس و ابایی نداشته باشید".

(ص ۳۲۱-۳۱۶).

در واقع دو اشکال عمده بر این دستور (در حقیقت نظرات مجتبی مینوی) مترتب است. اول اینکه ملاک "درستی" یا "نادرستی" جملات مشخص نیست زیرا استعمال جمله‌های شبیه ۲۱ و ۲۲ کاملاً رایج و متداول است و اگر استعمال یک ساختار فراگیر باشد به حدی که فارسی زبانان آن را ناخودآگاه بکار برند، اطلاق نادرست بر آن درست نمی‌نماید. مشکل دوم این است که کاربرد یک ساختار متداول در نظم را نمی‌توان به راحتی در نثر تسری داد.

خیامپور (۱۳۴۴) مقولهٔ قلب و حذف را در دستور زبان خود (ص ۲۶ و ۱۴۸-۱۴۰) مطرح نموده و به تفصیل به آن می‌پردازد. وی همانند متقدمان، مثالهای فراوانی از شعرا و نویسندگان متقدم می‌آورد تا بر

نظرات خود توجیهی ارائه نماید.

۲۵- عشق در دانه است و من غواض و دریا میکند  $\phi$  (= است)

حذف "اگر" را نیز در شعر شعرا جایز دانسته است:

۲۶-  $\phi$  (= اگر) بزرگی بایدت بخشنندگی کن

که دانه تا نیفشانی نروید (فردوسی)

۲۷- حیف است چنین روی نگارین که بهوشی

$\phi$  (= اگر) سودی بمساکین رسد آخر چه زیانست؟

۲۸-  $\phi$  (= اگر) طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حيله رهى باید کرد (نشاط اصفهانی)

۲۹-  $\phi$  (= اگر خواهی که) درشتی ز کس نشنوی نرم گوی

سخن تا توانی به آرم گوی (فردوسی)

حفظ حرف ربط نیز از دید "خیامپور" به دور نبوده است:

۳۰- پسر چاوشان دید و تیغ و تبر قباهای اطلس  $\phi$  (= و) کمرهای زر

"خیامپور" به این نکته اشاره نکرده است که عناصر حذف شده در مصرع‌های اول و دوم شعر تنها به حرف ربط بسنده نمی‌شود بلکه ترکیب ساختاری محذوف آن به شکل زیر است:

۳۱- پسر چاوشان دید و تیغ  $\phi$  (= دید) و تبر  $\phi$  (= دید)

قباهای اطلس  $\phi$  (= دید) و کمرهای زر  $\phi$  (= دید)

۳۲- نگارینا روا دارای بدین سان تو اندر خانه من در برف و بیابان (فخر گرگانی)

خیامپور، در مصرع دوم عناصر محذوف را مقابل با «و من» قرار داده است در حالیکه ساختار حذفی آن به صورت زیر است:

۳۳- نگارینا  $\phi$  (= تو) روا داری بدین سان

$\phi$  (= که) تو اندر خانه  $\phi$  (باشی و) من در برف و باران  $\phi$  (= باشم)

چهل آمد فرو ریزد پر و بال (نظامی)

۳۴- نشاط عمر باشد تا به سی سال

$\phi$  (= چون) چهل آمد فرو ریزد پر و بال

آیا نمی‌توان تصور کرد که در اینجا "پروبال عمر" یا چیز دیگری مراد است که در این صورت "عمر" نیز

محذوف به حساب می‌آید؟

"خیامپور" مقوله حذف را به حرف ربط "نیز" و حرف تاویل "که" و سایر موارد نیز تعمیم می‌دهد.

مثالهای ذیل از دستور زبان فارسی «خیامپور» اختیار شده است:

۳۵- که آنان که بر روی دریا روند (سعدی)

نه سعدی درین گل فرو رفت و بس

( $\phi$  = نیز درین گل فرو رفتند)

- ۳۶- توحیدگوی او نه بنی آمدند و بس  
 $\phi$  (= نیز توحیدگوی است)
- ۳۷- بسانگ دهل خواجه بیدار گشت  
 $\phi$  (= ... که ...)
- ۳۸- نیک باشی و بدت بیند خلق  
 $\phi$  (= اینکه) نیک باشی ...
- ۳۹- خـوری و بـپوشی ز روی خرد  
 از آن به که بنهی و دشمن خورد (اسدی طوسی)  
 "خیامپور" عنصر محذوف را با "اینکه" در ابتدای مصرع اول مقابل می‌داند در حالیکه ساختار محذوفی آن به شرح ذیل است:
- $\phi$  (= اگر تو) خوری و  $\phi$  (= تو) بپوشی ز روی خرد  
 از آن به  $\phi$  (= است) که  $\phi$  (= تو) بنهی و دشمن خورد  $\phi$  (= آنچه را تو بنهی)  
 "خیامپور" حذف ادات اسناد را رایج و متداول می‌داند.
- ۴۰- سعدیا از روی تحقیق  $\phi$  این سخن شنیده‌یی  
 هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب  
 $\phi$  (= است) و  $\phi$  (= است در مصرع دوم)
- ۴۱- بزرگ آن نباشد که شاه و سترگ  
 بزرگ آن که نزدیک یزدان بزرگ (اسدی طوسی)  
 $\phi$  ... (= سترگ) باشد (مصرع اول) و ... (= آن) باشد / است ... (= بزرگ) باشد است.  
 خیامپور در تجزیه و تحلیل این شعر سعدی:
- ۴۲- دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت  
 من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم

چنین می‌گوید:

«با اینکه در آنجا نیز می‌توان در دو جا لفظ بودن مقدر کرده اولنی را مسندالیه و دومی را مفعول غیر صریح گرفت (یعنی دمی با دوست در خلوت بودن به از صد سال در عشرت بودن). با این حال بهتر است که "می" را مسندالله و "صدسال" را مفعول غیر صریح بگیریم.

و عبارت «با دوست در خلوت» و همچنین «در عشرت با تقدیر لفظ» گذشته پس از هر یک به ترتیب برای "دمی" و "صدسال" قید حالت باشد (یعنی: دمی با دوست در خلوت گذشته به از صدسال در عشرت گذشته)

زیرا در این فرض مضمون بدیعی است که در فرض اول نیست و آن



ترجیح دمی است بر صد سال، منتهی با قیدی در هر یک از آنها،  
چنانکه این مضمون درین بیت از فخر گرگانی صریح است:  
شیی چونان، به از عمری نه چونان      چه خوش بود اندر آن شب وصل ایشان  
(... (ص ۲۳۸)

خیامپور حذف جمله را نیز به قرینه جایز می‌داند و از فردوسی شاهد می‌آورد:  
۴۳- درشتی ز کس نشنوی نرم گوی      سخن تا توانی به آزم گوی  
( $\phi$  = اگر تو خواهی ...)

دلیل موجهی بر حذف جمله نمی‌توان یافت. به هر حال ساختار حذفی آن به صورت زیر است:  
 $\phi$  = اگر تو خواهی) درشتی ز کس نشنوی  $\phi$  (= باید که) نرم گوی  
 $\phi$  = و باید که) سخن تا توانی به آزم گوی)

همت خیامپور در آوردن مثالهای فراوان (عمدتاً از نظم) قابل ستایش است اما همانطور که توضیحات فوق نشان می‌دهد جمع‌بندی بعمل نیامده و مشخص نگردیده است که علت حذف چیست و چگونه می‌توان قاعده‌ای را تنظیم نمود. علاوه بر این خیامپور توصیف همزمانی را با مثالهای در زمانی توجیه نموده است که این امر در زبان‌شناسی نوین مقبول نیست.

«محمد جواد مشکور» (۱۳۴۶) در کتاب "دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی"، به مقوله حذف اشاره می‌نماید و همانند خیامپور و سایرین، مثالهای فراوانی را دال بر وجود حذف در زبان فارسی شاهد می‌آورد.

نکته جالب این است که "مشکور"، ملاک پذیرش و یا عدم پذیرش "حذف" را آثار استادان ادب می‌داند. از ایشان نقل می‌شود که:

«استادان ادب، ادوات مفعول صریح راگاهی حذف کنند: مانند:

۴۳- گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم      نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند (حافظ)  
یعنی "اینها را" ولی حذف ادوات مفعول الیه را هیچگاه استادان سخن تجویز نکنند." (ص ۲۲۷)  
مشکور، به صورت ضمنی، بافت گفتمانی را نیز در توجیه عناصر حذف شده دخالت می‌دهد و یکی از موارد حذف را هنگامی می‌داند که گوینده بخواهد امری را از غیر شنونده خود پنهان بدارد.  
برای مثال:

۴۴- در امتحان رد شد

که مراد

۴۵- پروین است که در امتحان رد شده است

به نظر می‌رسد که توجه به این مقوله و نقش موثر آن بدیع است "مشکور" بافت‌های گفتمانی و دلایل حذف را به شرح زیر نقل می‌کند:

۴۶- الف - به جهت احتراز اطالۀ کلام و رعایت اختصار

ب - برای امتحان شنونده که آیا با وجود قرینه منتقل می‌شود یا نه

ج - به جهت تنگی وقت

تفاوت بین حذف به قرینه قیاسی و سماعی نیز مورد توجه مشکور بوده است. به صورت قیاسی در موارد ذیل:

۴۷- الف - بعد از علامت اختصاص

ب - بعد از صفت تفضیلی و کلمات: بهتر، کهنتر، به، مانند

"از گرسنگی مردن به که به نان فرومایگان سیر شدن" (قابوسنامه)

ج - بعد از کلمۀ (نه هر که).

و موارد زیر را نیز از حذف سماعی دانسته است. مثال

وی اندر شتاب و من اندر درنگ ز کردارها تا چه آید به چنگ (فردوسی)

(وی اندر شتاب  $\phi$  = است) و من اندر درنگ  $\phi$  (هستم).

مشکور نیز رواج حذف به قرینهٔ افعال را امری می‌داند که از قرون پنجم و ششم هجری آغاز شده است و بیان می‌دارد که «... چنان است که فعلی را در آخر جمله ذکر می‌کنند و سپس در دیگر جمله‌ها هر چند که باشد آن فعل را حذف می‌کنند مانند:

۴۸- گفته‌اند ... شجاع و دلیر روز جنگ آزموده گردد و امین به وقت داد و ستد و زن و فرزند در ایام

فاقه و دوست و برادر ... در ایام نوائب (کلیله و دمنه)

"مشکور" توصیه می‌کند "در صورتیکه چند جمله پشت سر یکدیگر به یک فعل تمام شده باشد رواست که فعل را در یک جمله بیاورند و از باقی حذف کنند مانند:"

۴۹- راستی مایهٔ رستگاری است و دروغ مایهٔ شرمساری  $\phi$  (= است)

۵۰- هنرمند همه جاگرامی و بزرگوار و بی‌هنر نزد همه خوار و بیمقدار  $\phi$  (= است).

در صورتیکه حذف رابطه در مواردیکه نتوانیم یکی از افعال را قرینهٔ دیگری بدانیم جایز نیست. بدین ترتیب، جملهٔ زیر، از نظر مشکور، نادرست و یا اصطلاحاً غلط است.

\* ۵۱- فرهاد از در وارد  $\phi$  و احمد از در بیرون رفت (شد # رفت) که صورت «دستوری» آن به شکل زیر است:

۵۲- فرهاد از در وارد شد و احمد از در بیرون رفت.

بدین ترتیب، حذف به قرینه بعد از کلمات «اگر نه، وگرنه، ورنه» حذف قیاسی است.

۵۳- بخواهی یا نه  $\phi$  (= خواهی) چنین خواهد شد.

بسیاری از مثالهایی که "مشکور" آورده است دقیقاً از "خیامپور" نقل و اقتباس شده است.

در مجموع، مشکور نقش گفتمانی و تاثیر آن را در حذف به قرینه متذکر شده است اما همانند پیشینان

دلیل نحوی بر وجود حذف به قرینه نیاورده است و چیزی بر آنها نیفزوده است. توجه ویژه به اشعار متقدمان و ملاک قرار دادن آنها در دستور "مشکور" نیز ملحوظ است.

"خسرو فرشیدورد" در کتاب "دستور امروز" (۱۳۴۸) درجهٔ رسایی سخن را موجبی بر حذف بعضی از کلمات می‌داند و کثرت استعمال را علت حذف برخی از کلمات چون حذف حروف اضافه در جملات

۵۴- آنجا رفت = به آنجا رفت

آنجا نشست = در آنجا نشست

جاوید ایران = جاوید باد ایران

حذف فعل به لحاظ وجود قرینهٔ کلامی نیز مورد توجه "فرشیدورد" بوده است:

۵۵- او به اداره رفته  $\phi$  (و کار خود را تمام کرده است). ( $\phi$  = است)

۵۶- آیا به خانه رفته‌ای؟ نه  $\phi$  ( $\phi$  = به خانه نرفته‌ام = جمله)

۵۷- آفرین  $\phi$  بر تو ( $\phi$  = می‌کنم).

"فرشیدورد" بسیاری از صورتها را اجزایی از جمله می‌داند که فعلشان بر اثر کثرت استعمال حذف

می‌شود (ص ۲۳۷)

حذف وابسته‌سازها چون در، بر، از، با، به و ... را نتیجه پیروی از اروپائیان می‌داند:

۵۸- مردی به بازار رفت  $\phi$  لباس خرید و برگشت ( $\phi$  = و) (پاورقی ۲۳۷)

در گروههای پیوندی، گاهی جزء اول گروههای گسته جفتی حذف می‌شود مانند:

۵۹-  $\phi$  بیا یا برو. ( $\phi$  = یا)

و گاهی جزء دوم گروههای گسته غیر جفتی همانند جملهٔ زیر:

۶۰- نه تنها فرهاد نیامد  $\phi$  کاوه هم حاضر نشد ( $\phi$  = بلکه) (ص ۲۶۷)

در جمعبندی باید گفت که فرشیدورد نیز همانند پیشینیان خود مثالهای پراکنده را مطمح نظر داشته و به دنبال کشف قاعده و یا قاعده‌های فراگیر نبوده است.

"علیرضا نظمی" (۱۳۴۹) به نقش گفتمانی توجه داشته و فراوانی حذف را حاصل حضور جمله و یا

اجزاء آن را در کلام می‌داند. جملات زیر را به نقل از نظمی شاهد می‌آوریم:

۶۱- الف: دیروز که آمد؟

ب:  $\phi_1$  رضا  $\phi_2$   $\phi_1 = \phi_2$  دیروز  $\phi_2 = \phi_1$  آمد (ص ۱۷۶)

۶۲- الف: نسرين چه کار می‌کرد؟

ب:  $\phi_1$  مطالعه  $\phi_2$ . ( $\phi_1 = \phi_2$  نسرين  $\phi_2 = \phi_1$  می‌کرد).

۶۳- الف: شیرین که را دوست دارد؟

ب:  $\phi_1$  پرویز را  $\phi_2$   $\phi_1 = \phi_2$  شیرین  $\phi_2 = \phi_1$  دوست دارد).

بدین ترتیب، تحت شرایطی فاعل، متمم فعل، فعل، قید، مفعول صریح، قید زمان، قید مکان مسندالیه و

قید تصدیق می‌توانند جزء عوامل حذفی باشند.

۶۴- الف: آیا از شاگردانت راضی هستی؟

ب: بله  $\phi$  ( $\phi$  = راضی هستم) (قید تصدیق)

محمد جواد شریعت (۱۳۵۰) حذف به قرینه را عاملی برای نزدیکی به فصاحت بیشتر می‌داند.

برای مثال جمله ۶۵ را بر جمله ۶۶ مرجح می‌داند:

۶۵- خوبم (که در آن مسندالیه حذف شده است)

۶۶- من خوبم (ص ۲۵۹)

"شریعت" انواع حذف را به شرح زیر طبقه‌بندی می‌کند:

۶۷- الف - تقی عاقل است و حسن هم  $\phi$  ( $\phi$  = عاقل است = مسند + رابطه)

ب - او بزرگوار بود و پدرش بزرگوارتر  $\phi$  ( $\phi$  = بود فعل ربطی)

ج - فقط او به خانه ما آمد و شما  $\phi$  ( $\phi$  = آمدید حذف فعل تام)

د - ما دیگر به خانه آنها نخواهیم رفت زیرا ما همیشه بخانه آنها می‌رویم ولی  $\phi$  به خانه ما نمی‌آیند. ( $\phi$  = آنها حذف فاعل)

ه - با دل رنجور در این تنگ جای

مونس من حب رسول است و آل

( $\phi$  = رسول حذف مضاف الیه)

سخن تا توانی به آزرم گوی

و - درشتی زکس نشنوی نرم گوی

(یعنی اگر خواهی درشتی زکس نشنوی ... ) حذف جمله (ص ۲۶۱-۲۵۹)

"پرویز ناتل خانلری" (۱۳۵۱) معتقد است که مقوله حذف در انحصار نوع جمله نیست و چهار نوع

جمله‌های خبری، پرسشی، امری و تعجبی نیز می‌توانند در حالت‌های حذفی وجود داشته باشند. در حقیقت در هر یک از حالات فوق نهاد و یا گزاره می‌توانند بر اساس اصل وجود قرینه حذف شوند. در جملات زیر، حذف لفظی صورت گرفته است:

۶۸- از بخت شکر دارم و از روزگار هم  $\phi$  ( $\phi$  = شکر دارم).

۶۹- رزان چو زر شدند از چه  $\phi$  ( $\phi$  = رزان چو زر شدند)، ( $\phi$  = رزان)، از نهیب خزان  $\phi$  (= چو زر شدند).

به کینه گشت خزان با که،  $\phi$  (= خزان) باستاک رزان  $\phi$  (= به کینه گشت) (فرخی سیستانی)

در جمله‌های تعجبی، حذف به قرینه معنایی صورت می‌پذیرد نه حذف به قرینه لفظی.

۷۰- چه حرفها  $\phi$  (= ی عجیبی زده‌اند/ می‌زنند)

۷۱- چه عجب  $\phi$ ! (= است).

خانلری نقش متن و یا بافت زبانی را در تحقق حذف موثر می‌داند و این برداشت از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا از سطح جمله به گفتمانی گرایش می‌یابد. مثال ایشان عیناً نقل می‌شود. (علامت  $\phi$  که

نشانه حذف است به این تجربه و تحلیل افزوده شده است):

$\phi$  (= من) در طفولیت بر سرکوی چنانکه عادت کودکان باشد بازی می‌کردم.  $\phi$  (= من) کودکی چند را دیدیم که  $\phi$  (= کودکان) جمع می‌آمدند. مرا جمعیت ایشان شگفت آمد.  $\phi$  (= من) پیش رفتم.  $\phi$  (= من) از ایشان پرسیدم که  $\phi$  (= شما) کجا می‌روید.  $\phi$  (= کودکان) گفتند:  $\phi$  (= ما) به مکتب  $\phi$  (= می‌رویم) از بهر تحصیل علم.  $\phi$  (= من) گفتم: علم چه باشد؟  $\phi$  (= کودکان) گفتند: ما جواب ندانیم. از استاد ما باید پرسید  $\phi$  (= که علم چه باشد).  $\phi$  (= کودکان) این  $\phi$  (= سخن) گفتند و  $\phi$  (= کودکان) از من درگذشتند. (سهروردی).

**محمد خزائلی و میرویرانی (۱۳۵۱)** نیز، به شیوهٔ پیشینیان به حذف به قرینه پرداخته و تا حدی تجزیه و تحلیل‌های آنها را ملاک بررسی‌های خود قرار داده‌اند.  
۷۲- گفتمش از این عالم، عالمی بود خوشتر؟

دست زد به زلف و گفت: عالم پریشانی (بیضای اصفهانی)

این بیت را به پنج جملهٔ تقسیم نموده و در جملهٔ پنجم مسند و رابطه حذف شده است.  
**حسن احمدی گیوی (۱۳۵۲)** دو نوع حذف به قرینه را مطرح ساخته و با ذکر مثالهای زیر به نوعی طبقه‌بندی صوری رسیده است:  
۷۳- الف - حذف جمله: ساسان امروز به دبیرستان نرفته است؟ نه  $\phi$  (= ساسان به دبیرستان نرفته است).

ب - حذف گزاره: که صندلی را برداشت؟ سوسن  $\phi$  (= صندلی را برداشت).  
ج - حذف کل جمله به استثنای مفعول: کدام کتاب را بیشتر دوست دارید؟ گلستان را  $\phi$  (= بیشتر دوست دارم)  
د - حذف همه اجزاء متمم: سهراب کجا می‌نشیند؟ اینجا  $\phi$  (= سهراب ... می‌نشیند) (گفتار سیزدهم).

به نظر "گیوی" اگر افعال جمله‌های عطفی یکی نباشد، حذف آن جایز نیست. بدین ترتیب، جمله زیر نادرست است:

۷۴- \* مسافران ساعت هفت به فرودگاه وارد و ساعت هشت پرواز کردند.

در جمله اول فعل حذف شده "شدند" است که با "کردند" تطبیق نمی‌کند.

**علی اصغر فقیهی (۱۳۵۴)** به صورت اجمال به روند تاریخی حذف می‌پردازد و معتقد است که تا قرن پنجم و ششم فعل جمله‌های عطفی غالباً حذف نمی‌شده است اما مثالی دال بر آن نمی‌آورد. در جمله زیر حذف صورت پذیرفته است:

۷۵- روزی بیرون آمده بود و در مسجد نشسته  $\phi$  (= بود) (اسرار التوحید).

**بهین دارایی** (۱۳۵۳) (ص ۹۴ الی ۱۰۵) بحث پیرامون حذف به قرینه را با عنوان "ستردن فعل با قرینه لفظی" آغاز می‌کند. بررسی این بخش از دستور زبان از اهمیت بسیار برخوردار است. در حقیقت، دارایی به توصیف به ریزه کاریهای دستوری پرداخته که کمتر مورد عنایت و توجه متقدمان بوده است. به نقل از او، "هرگاه در دو جمله پایایی، فعل، از هر لحاظ (لفظ)، شخص، گونه، زمان نفی و اثبات یکی باشد، می‌توان آن را در یکی از جمله‌ها ننگه داشت و در دیگری سترد. ستردن فعل جمله یکم، در فارسی امروز رایج تر است."

دارایی با رد بیان پیشینیان که معتقد بوده‌اند "سترون فعل با قرینه لفظی در بیش از دو جمله متوالی جایز نیست" مثالهایی را آورده و این نظر را مطرود می‌داند:

۷۶- ورزشکاران از شیراز به شیراز ... از شیراز به اصفهان ... و از اصفهان به مشهد خواهند رفت."  
بدیهی است اگر شمار جمله‌های هم فعل چهار یا بیشتر باشد، ستردن فعل را می‌توان به صورت یک در میان انجام داد:

۷۷- ورزشکاران از شیراز به اصفهان ... و از اصفهان به مشهد می‌روند، سپس از مشهد به تهران ... و از تهران به تبریز می‌روند.

دارایی با ملاک دستوریان متقدم برخی از جملات سترده شده را نادرست می‌داند اما بیان نمی‌دارد که چرا این قبیل جملات از دیدگاه گویشوران زبان مقبول است:

۷۸- مدت‌ها بیمار  $\phi$  (= بودم) و قادر به حرکت نبودم.

۷۹- سلامتی حاصل  $\phi$  (= است) و ملالی نیست بجز دوری شما.

با بررسی تاریخچه حذف به قرینه دو آثار منشور زبان فارسی کهن، دارایی به اختیاری بودن حذف به قرینه اشاره دارد:

«ستردن فعل حتی با بودن قرینه و فراهمی شرایط دستوری، الزامی

نیست بلکه دلخواهی است. اصولاً، ستردن فعل همیشه مایه زیبایی

سخن نمی‌شود و گمان نمی‌رود که به این آهنگ متداول شده باشد. در

متن‌های فارسی پهلوی که تا حدود سده چهارم هنوز در کار بوده است

می‌بینیم که نویسندگان توانا دست به ستردن فعل نیازیده‌اند. حتی یک

فعل را اگر می‌بایسته است عیناً در چندی جمله پایایی تکرار کرده‌اند و

نشرشان بسیار زیبا و شیوا بر آمده است. مانند نثر قابوسنامه و نوروزنامه

که در آنها فعل سترده، بسیار کمیاب است."

مثال زیر را به نقل از دارایی از تاریخ طبری شاهد می‌آوریم:

۸۰- "پس چون بلاش بنشست و تاج بر سر نهاد و مردمان را بار داد و خطبه کرد و ایشان را وعده‌های

نیکو کرد و "سوفرای" را خلیفه کرد و بر مملکت خویش کار و تدبیر، همه به او سپرد و در جهان آبادانی و عدل کرد و نپسندید که در آبادانی وی، هیچ جای ویران شود و هر خانه که ویران شدی و خداوند جای از آنجا برفتی، وی مهتران محله را عقوبت کردی و گفتی: چرا این مرد را نگاهداشتی یا مرا آگاه نکردی تا نفقه بدادمی و در سواد، شهری بنا کرد و آن را بلاش آباد نام کرد. (ص ۱۴۰).

دارایی به نقد برخی از نویسندگان پرداخته و معتقد است که ترس نویسندگان از تکرار افعال گاه به ناهنجاری و خنکی سخن انجامیده است. جمله زیر شاهدهی بر این مدعی است:

۸۱ \* وظیفه ما خدمت به میهن بوده و خدمت ما، سراسر فداکاری است و آرزوی ما پیشرفت هر چه بیشتر ایران عزیز می باشد.

به نظر دارایی، جمله نامقبول و نامطلوب (۸۱) را می توان به صورت زیر تصحیح کرد:

۸۲- وظیفه ما خدمت به میهن است. خدمت ما سراسر فداکاری است و آرزوی ما پیشرفت روزافزون ایران عزیز است.

"دارایی" به طبقه بندی افعال پرداخته، ستردن برخی را جایز و برخی دیگر را ناروا دانسته است:

الف: فعلهایی که سترده شدن آنها مقبول است:

کردن، نمودن، گردانیدن، دادن

ب: فعل هایی که سترده شدن آنها موجب نارسایی متن می شود:

خوردن، کشیدن، انداختن

ج: فعل های ساده به اعتبار قرینه آنها در افعال مرکب قابل حذف نیست.

۸۳- الف (درست) پسرک نامه را به دست من داد، سپس سلام کرد.

\* ب (نادرست) پسرک نامه را به دست من، سپس سلام داد.

دارایی بدون ذکر علت بیان و بکارگیری ملاک های "بد" و "خوب"، "فصیح" و "غیرفصیح"، و بدون آنکه مطمئن باشد گویشوران زبان فارسی چه نظری دارند برخی از جملات را خوب و پاره ای را بد می داند غافل از اینکه هر دو نوع متداول و اتصاف صفت خوب یا بد ملاک واقعی مبتنی بر توانش همگان ندارد. چند مثال عیناً نقل می شود (جملات نادرست (از دید دارایی) با علامت ستاره مشخص شده اند).

۸۴- الف: \* سرعت این هواپیما زیاد  $\phi$  و با سرعت صوت برابر است.

ب: \* سرعت این هواپیما زیاد است و با سرعت صورت برابر است.

۸۵ \* رعایت حق تقدم را در سوار و پیاده شدن بفرمائید. (به آنگونه که در برخی از اتوبوسهای شهری

آمده است).

به نظر دارایی علت غیر فصیح بودن این جمله را می توان در چند جز خلاصه کرد:

۱- دو جزء فعل مرکب «رعایت فرمودن» از هم جدا افتاده است.

- ۲- حرف زینت «ب» بر سر فعل «بفرمایید» زاید است.
- ۳- عبارت «حق تقدم» که مهمترین عنصر جمله است نیامده است.
- ۴- «سوار شدن» و «پایه شدن» دو مصدر جزیی است و هر یک از آنها با ستردن جزء دوم در این جمله بی معنی می‌گردد.

برای تصحیح آن، صورت طبیعی زیر را ارائه می‌دهد.

۸۶- حق تقدم را در سوار شدن و پایه شدن رعایت فرمایید.

اشکال عمده تحقیق دارایی سیر تدریجی روش توصیفی به روش تجویزی است. در صفحات ۱۰۶ الی ۱۱۴ کتاب دستور نگارش فارسی به توصیه‌های فراوانی بر می‌خوریم.

به نقل از دارایی تعدادی از جملات «درست» یا «نادرست» را که در اثر اعمال قاعده حذف به قرینه حاصل شده است شاهد می‌آوریم:

۸۷- الف: \* عابرین بایستی از پیاده رو حرکت  $\phi$  تا مزاحم رانندگان نشوند.

ب: عابریان می‌باید از پیاده‌رو حرکت کنند تا مزاحم رانندگان نباشند.

۸۸- الف: \* جلسه در ساعت هشت صبح تشکیل  $\phi$  و اعضای شورا قریب سه ساعت به بحث و گفتگو پرداختند.

ب: جلسه شورا در ساعت هشت صبح تشکیل شد و اعضای آن نزدیک به سه ساعت گفتگو کردند.

اگر ادعای دارایی صحیح باشد و این جملات از نوشته‌های موجود استخراج شده باشد مشخص نیست که چرا گویان زبان تا این حد نادرست سخن می‌گویند و نادرست مطلب می‌نویسند (!!).

**نادر وزین پور (۲۵۳۶)** حذف اجزای جمله را در زبان فارسی باستان نیز متداول می‌دانسته است. به نظر او حذف به قرینه پدیده تازه‌ای نیست. وزین پور معتقد است در روزگار قدیم اصول جمله‌سازی بیشتر از امروز رعایت می‌شده است. از مطالعه کتاب دستور زبان فارسی آموزشی چنین مستفاد می‌شود. به تصور وزین پور قاعده‌های دستوری پایدار بوده و علی‌الاصول نباید تغییر پذیر باشند.

وزین پور با اشاره به حذف قرینه معنوی در مقابل حذف به قرینه لفظی، مواردی را که می‌توان فعل جمله را محذوف ساخت به شرح زیر نقل می‌کند. به نظر می‌رسد در مورد درست بودن و یا نادرست بودن جملات، بین دارایی و وزین پور اختلاف نظر وجود دارد.

۸۹- استاد به اطاق وارد  $\phi$  و مشغول کار شد (= وارد شد).

۹۰- دوستم اینجا آمده  $\phi$  و کتابها را برده است ( $\phi$  = است / بود).

۹۱- سخن هر چه کوتاهتر  $\phi$  و پر مغزتر  $\phi$  بهتر  $\phi$  (باشد، باشد، است).

وزین پور معتقد است در مواردی که قرینه معنوی یا لفظی وجود ندارد، حذف فعل جمله جایز نیست بنابراین جمله زیر نادرستی است:



۹۲- \* استاد به اتاق کار وارد  $\phi$  و به کار پرداخت.

**علی مرزبان راد** (۱۳۵۸) اولین دستورنویسی است که در ارتباط با حذف اجزاء جمله به نکته ظریفی اشاره می‌کند. او می‌گوید: هرگاه قسمتی از اجزاء سخن نزد شنونده معلوم باشد گوینده می‌تواند آن قسمت را از کلام حذف کند. مثال:

۹۳- چه کسی خواست کعبه معظمه را خراب کند؟ ابرهه حبشی  $\phi$  (= خواست مکه معظمه را خراب کند).

۹۴- از (بیماری می‌پرسیم): حالت چطور است؟ (در جواب می‌گوید) الحمدالله  $\phi$  (= بهترم) نکته جالب این است که حذف به قرینه نه لفظی است و نه معنایی بلکه «گفتمانی» است. "مرزبان راد" نیز به طبقه بندی جمله‌های روا و ناروا می‌پردازد و بدون ذکر مقیاس اندازه‌گیری که بکار برده است جمله‌های روا را از ناروا به صورت زیر تمایز می‌دهد:

۹۵- \* بمناسبت فرا رسیدن عید سعید فطر بهترین شادباشهای قلبی خود را به حضورتان تقدیم  $\phi$  و بقای عمر و عزت شما و خاندان ارجمند را از خداوند متعال خواهانم. (در اینجا اصل حذف به قرینه حکم می‌کند که  $\phi$  با تقدیم خواهانم برابر باشد و چنین ساختاری وجود ندارد.

۹۶- \* الف: ورزشکاران از تبریز به تهران وارد  $\phi$  و به مسابقه پرداختند.

(بر اساس حذف به قرینه  $\phi$  با «پرداختند» برابر است).

ب: ورزشکاران از تبریز به تهران وارد شدند و به مسابقه پرداختند.

**علی سلطانی** (۱۳۶۳)، در کتاب خود "دستور زبان فارسی - از کلمه تا کلام"، نظریه‌های پیشین در مورد حذف به قرینه را مرور می‌کند و معتقد است که حذف به قرینه لفظی عمدتاً در جملات پرسشی روی می‌دهد و علت آن است که شنونده وجود اجزاء جمله را قابل حدس می‌داند. توجه او به گفتمانی و نقش جمله در آن است.

۹۷- علی: قرار است که فردا به گردش برویم.

حسن: با چه کسانی  $\phi$  (= به گردش می‌روید)

حذف به قرینه معنوی نیز موقعی صورت می‌گیرد که جزء یا اجزایی از جمله به سبب واضح بودن یا به سبب اطلاعی که شنونده دارد حذف می‌شود.

۹۸- بلیط فروش: فردا  $\phi$  (= بلیط قرعه کشی می‌شود)

موقعیت شخصی و اطلاعات پیشین وجود اجزاء حذف شده را قابل پیش بینی می‌نماید.

حذف در موارد زیر انجام می‌پذیرد:

الف - حذف کامل فعل

ب - حذف جزئی از فعل مرکب

ج - حذف رابطه به قرینه معنی

د- حذف رابطه به قرینه لفظی

ه حذف شناسه فعل

و - حذف علامت صفت تفضیلی

ز - حذف مفعول

ح - حذف فاعل

ط - حذف تمام اجزای اصلی جمله جز متمم فعل

ی - حذف «را» (نشانه مفعول صریح)

ک - حذف اجزای شرط

ل - حذف قید

م - حذف فعل معنی در ماضی نقلی

ن - حذف فعل معین در ماضی بعید

**امیدعلی جعفری (۱۳۶۲)** نیز به طبقه‌بندی حذف پرداخته و برای هر کدام از موارد حذف فعل خاص، حذف فعل عام، حذف فعل معین، حذف جزیی از فعل مرکب، حذف مسند و رابطه، حذف مسندالیه و رابطه، حذف نهاد، حذف مضاف، حذف مضاف الیه، حذف حرف اضافه، حذف موصوف، حذف حرف ربط، حذف نهاد و مفعول بیواسطه، حذف حرف اضافه و متمم فعل، حذف حرف اضافه و مضاف و فعل، حذف حرف اضافه و متمم قید، حذف حرف ندا، حرف "را" و حذف جمله به جز یک کلمه از کتب و نظم گذشته مثالهایی ارائه می‌نماید. تقسیم بندی انجام یافته بر دو محور حذف به قرینه معنوی و لفظی صورت پذیرفته است.

**احمد شفایی (۱۳۶۳)** با تفحص در دو مجموعه از داستانهای صادق چوبک سعی می‌کند موارد استعمال حذف به قرینه را در چارچوب گفتمانی و در یک بافت طبیعی ردیابی نماید. بنابراین مثالهایی که ذکر می‌کند از بافت‌های واقعی انتخاب شده است. به این ترتیب نوعی بررسی همزمانی صورت گرفته است و مثالها از تازگی بیشتری برخوردار است.

"در دستور زبان فارسی" اثر پنج استاد (چاپ سوم ۱۳۶۶) حذف به قرینه مورد توجه قرار گرفته و هیچگونه مطلب تازه دیگری بر آن نیفزوده‌اند.

**مهدی درخشان (۱۳۶۷)** نیز در ارتباط با حذف به قرینه به ارائه دستوری تجویزی پرداخته و حذف برخی از اجزاء جمله را به دلیل عدم وجود قرینه به لفظ و به معنی مجاز ندانسته است. بدین ترتیب جمله‌های زیر نادرست است:

۹۹- \* امروز حسن مرا ملاقات  $\phi$  و نامه‌ای به من داد.

۱۰۰- \* محسن قلم به دست و به نوشتن پرداخت.

معهدا صنایع بدیعی که شعرا به ضرورت بکار می‌برند مجوزی است که گهگاه از این قاعده عدول نمایند. به کلام وی «گاهی شاعر یک یا چند کلمه یا فعل را در شعر حذف می‌کند ولی به مدد ذوق لطیف و طبع وقاد سخن را فصیح ادا می‌کند که خواننده خود متوجه کلمه محذوف می‌شود... مانند این شعر سعدی:

گفتی به غم بشین یا از سر جان برخیز  
فرمان برمت جانا بشینم و برخیزم

یعنی فرمان برمت جانا (به غمت می) نشینم و (از سر جان) بر می‌خیزم. (ص ۳۱)

**مهدی معینان** (۱۳۷۱، ص ۱۶۰-۱۵۸) به طبقه بندی موجود یعنی تفاوت بین حذف معنوی و حذف لفظی عنایت داشته و حذف را در همه موارد جایز نمی‌داند. جمله زیر را نادرست دانسته و صورت صحیح آن را قید کرده است.

۱۰۱- \* الف: این زمان عملی را بیان می‌کند که در گذشته شروع  $\phi$  و تا لحظه حال ادامه پیدا کرده است.

ب: این زمان عملی را بیان می‌کند که در گذشته شروع شده و تا لحظه حال ادامه پیدا کرده است.

۱۰۲- \* الف: ما پنج ساعت متوالی کار را ادامه  $\phi$  و سپس از کارخانه بیرون رفتیم.

ب: ما پنج ساعت متوالی کار را ادامه دادیم و سپس از کارخانه بیرون رفتیم.

معینان قید نکرده است که چرا جمله فوق به شکل جمله (۱۰۳) قابل قبول و بسیار رایج است علی‌رغم اینکه وجود قرینه ملاحظه نمی‌شود.

۱۰۳- ما پنج ساعت متوالی کار را ادامه داده و سپس از کارخانه بیرون رفتیم.

کتاب "زبان و نگارش فارسی" تألیف احمد گوی و دیگران (۱۳۷۱، چاپ چهارم) تکرار همان مطالبی است که در چاپهای نخستین آن آمده است و به نوعی تجزیه و تحلیل کاربردی و واقع‌گرایانه نیانجامیده است.

### حذف به قرینه درگذشت ایام

علی‌رغم پنداشت دستور نویسندگان زبان فارسی که حذف به قرینه را از قرنهای ششم به بعد مرسوم دانسته‌اند، مثالهای فراوانی را می‌توان در آثار منثور و منظوم ادبیات فارسی یافت که در آنها حذف به قرینه به سه شیوه مختلف:

۱- حذف به قرینه لفظی

۲- حذف به قرینه معنوی

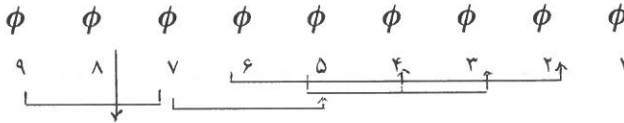
۳- حذف به قرینه کلامی

معمول بوده و درک واقعی از عبارات بدون بازسازی اجزاء مکنون و ارزش گذاری آنها میسر نبوده است. جهت پیگیری این روند تاریخی، از نمونه‌های نثر فارسی منتخباتی برگزیده‌ایم تا نمایانگر بیش از

هزار سال نشر پارسی باشد. طبیعی است بهترین کتابی که می‌توانست محملی برای این انتخاب باشد سری کتابهای «هزار سال نشر پارسی» تالیف کشاورز است. در ارائه نمونه‌ها بدو اصل نوشته، سپس نمودار خطی آن و آنگاه نمودار توزیعی عوامل حذفی را آورده‌ایم. (علامت  $\phi$  نشان از جزء یا اجزاء حذف شده دارد).

۱- سپاس و آفرین خدای را  $\phi_1$  که این جهان  $\phi_2$  و  $\phi_3$  آن جهان را آفرید و  $\phi_4$  ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و  $\phi_5$  نیک اندیشان را  $\phi_6$  و  $\phi_7$  بد کرداران را پاداش  $\phi_8$  و  $\phi_9$  بادافره برابر داشت. (ابومنصوری)

۱-  $\phi_1$  (سزاور است / سزد)  $\phi_2$  (را آفرید)  $\phi_3$  (سپاس و آفرین خدای را که)  $\phi_4$  (سپاس و آفرین خدای را که)  $\phi_5$  (سپاس و آفرین خدای را که)  $\phi_6$  (آفرید)  $\phi_7$  (سپاس و آفرین خدای را که)  $\phi_8$  (داد)  $\phi_9$  (سپاس و آفرین خدای را که)



۲- ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته‌اند و  $\phi_1$  سخن را بزرگ داشته‌اند و  $\phi_2$  نیکوترین یادگاری را سخن دانسته‌اند چه اندرین جهان مردم به دانش بزرگوارتر  $\phi_3$  (اند)  $\phi_4$  (اند).

$\phi$  (مردم)  $\phi$  (مردم)  $\phi$  (مردم)  $\phi$  (اند)  $\phi$  (اند)

۱ ۲ ۳ ۴

مردم  $\phi_1$   $\phi_2$  دانسته‌اند  $\phi_3$   $\phi_4$

۳- ... کوشد تا نام او بماند و  $\phi_1$  نشان او گسته نشود، چو آبادانی کردن و جایها

استوار کردن و دلیری  $\phi_2$  و شوخی  $\phi_3$  و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن ... (ابومنصوری).

۱-  $\phi_1$  (کوشد تا)  $\phi_2$  (کردن) و  $\phi_3$  (کردن).

کوشد تا  $\phi_1$   $\phi_2$   $\phi_3$

۴- ... و اتفاق نیفتاد جنان کی من همی خواستم، از قبل کسادی علم و کمی طالبان  $\phi$  (ابومنصور موفق)

$\phi$  (علم).

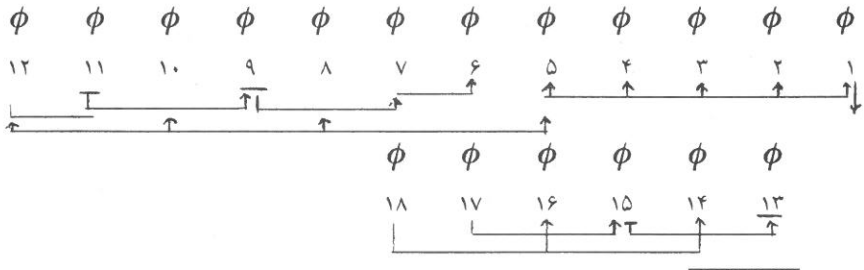
علم  $\phi$

۵- پس او را دیدم ملکی بزرگوار  $\phi_1$  و دانا  $\phi_2$  و حکمت شناس  $\phi_3$ ، و حق دان  $\phi_4$  و دانش جوی  $\phi_5$  و  $\phi_6$

داد ده و  $\phi_7$  سخی دست  $\phi_8$  و  $\phi_9$  کریم طبع  $\phi_{10}$  و  $\phi_{11}$  سخن دان  $\phi_{12}$  و  $\phi_{13}$  زایر نواز  $\phi_{14}$  و  $\phi_{15}$

یزدان پرست  $\phi_{16}$  و  $\phi_{17}$  هنر ورز  $\phi_{18}$  (ابومنصوری)

$\phi_1$  - (بود)  $\phi_2$  (بود)  $\phi_2$  (بود)  $\phi_3$  (بود)  $\phi_4$  (بود)  $\phi_5$  (بود)  $\phi_6$  (ملکی)  $\phi_7$  (ملکی)  $\phi_8$  (ملکی)  $\phi_9$  (بود)  $\phi_{10}$  (ملکی)  $\phi_{11}$  (بود)  $\phi_{11}$  (ملکی)  $\phi_{12}$  (بود)  $\phi_{13}$  (ملکی)  $\phi_{14}$  (بود)  $\phi_{15}$  (ملکی)  $\phi_{16}$  (بود)  $\phi_{17}$  (ملکی)  $\phi_{18}$  (بود).



۶- و اسحق را زنی بود نام او رفقا بود و هم  $\phi_1$  از زمین کنعان بود و مر اسحق را از این زن دو پسر آمد به یک شکم، اول عیص از مادر بیرون آمد، و آنکه بر عقب او  $\phi_2$  یعقوب  $\phi_3$  و آن پسر که اول جدا شد عیص نام بود و آن دیگر  $\phi_4$  یعقوب نام کردند از بهر آن که  $\phi_5$  بر عقب عیص آمد. (طبری)  
 $\phi_1$  - (او)  $\phi_2$  (از مادر بیرون آمد)  $\phi_2$  (بود)  $\phi_4$  (که پس از پسر اول آمد)  $\phi_5$  (یعقوب).

زنی  $\phi_1 \phi_2 \phi_3 \phi_4 \phi_5$

۷- چون ابراهیم و ساره از این جهان بیرون شدند اسمعیل بود و اسحق علیهماالسلام  $\phi$  (طبری).

$\phi$  - (بود)

بود  $\phi$

۸- و اسحق مر عیص را دوستر داشتی از آنچه  $\phi_1$  یعقوب را  $\phi_2$  و  $\phi_3$  مر یعقوب را شبانی داده بود. (طبری)

$\phi_1$  اسحق  $\phi_2$  (دوست داشتی)  $\phi_3$  (اسحق)

- اسحق  $\phi_1 \phi_2 \phi_3$

۱۰- ناحیتی از ناحیتی بچار روی جدا گردد: یکی باختلاف آب و هوا و زمین و گرما و سرما  $\phi_1$  و دوم

باختلاف دینها و شریعتها و کیشها  $\phi_2$  و سیم باختلاف لغات و زبانهای مختلف  $\phi_3$  و چهارم باختلاف

پادشاهیا  $\phi_4$  (حدودالعالم)

-  $\phi_1$  (جدا گردد)  $\phi_2$  (جدا گردد)  $\phi_3$  (جدا گردد)  $\phi_4$  (جدا گردد)

- جدا گردد  $\phi_1 \phi_2 \phi_3 \phi_4$

۱۱- ناحیتیست که مشرق وی کوه بجناکست و جنوب وی رود روتاست و مغرب وی صقلیاست و شمال وی

ویرانی شمالست و این ناحیتی بزرگست و  $\phi_1$  مردمانی بد طبع اند و  $\phi_2$  بزرگ  $\phi_3$  و  $\phi_4$  ناسازنده  $\phi_5$  و

$\phi_6$  شوخ روی  $\phi_7$  و  $\phi_8$  ستیزه کار  $\phi_9$  و  $\phi_{10}$  حرب کن و  $\phi_{11}$  و ایشان با همه کافران کز گرد ایشانست

حرب کنند (حدودالعالم).

۱-  $\phi_2$  (مردمان)  $\phi_2$  (مردمان)  $\phi_2$  (اندر)  $\phi_4$  (مردمان)  $\phi_5$  (اند)  $\phi_6$  (مردمان)  $\phi_7$  (اند)  $\phi_8$  (مردمان)  $\phi_9$  (اند)  $\phi_{10}$  (مردمان)  $\phi_{11}$  (اند)

۱۲- در کشف المحجوب سجستانی کمتر به حذف اجزاء جمله بر می‌خوریم هر چند وجود آنها گهگاه مشهود است. جمله‌های زیر از آن مجموعه انتخاب شده است.

و سخن گویان در عالم بسیارند و اختلاف و منازعت بسیار ست از جهت کثرت ایشان (بدون حذف) و دیگر کی اگر رسول پیشین منکر شود رسول پسین را، همیشه رسول پیشین فاضل‌تر بود و شریف‌تر  $\phi$  و آن شریعت و کتاب کی او آرد تمام‌تر بود و روشن‌تر  $\phi$  (= بود).

۱۳- او مردی بود فاضل ... و چنانکه وی را اخلاق ستوده بود و هم ناستوده  $\phi$  (= بود) (اخبار خوارزم). ابوالعباس را آن بود که زبان او بسته بود از دشنام و  $\phi$  فحش خرافات ( $\phi$  = زبان او بسته بود از) (اخبار خوارزم)

و مردی بود که او را یعقوب جندی گفتندی.  $\phi$  شریری، طماعی، نادرست ( $\phi$  = گفتندی) شریری، طماعی، نادرست ( $\phi$  = بود). (اخبار خوارزم)

چون ناامید شد بایستاد و رقتی نشست، بزبان خوارزمی، بخوارزمشاه و بسیار سخنان نبسته بود و تضریب  $\phi_1$  در باب امیر محمود و آتش فتنه را بالا بالا داده  $\phi_2$  (اخبار خوارزم).

$\phi_1$  = نبسته بود  $\phi_2$  = بود

۱۴- ... کی بزرگی دیده است کامل‌تر از مجلس عالی بلک بحقیقت معلوم است کی فلک هیچ بزرگوارتر

بصحراء وجود و ظهور نآورده است  $\phi_1$  بزرگوارتر و کریمتر و عاقلتر و خردمندتر از ذات شریف

علاءالدوله  $\phi_2$  ( $\phi_1$  = که) ( $\phi_2$  = باشد) (ابن سینا)

نی هرک سخنی گوید مقبول آن مجلس عالی باشد بلک سخنی باید کی  $\phi_1$  از خلل و عیب باک باشد، لفظاً  $\phi_2$  و معنأً  $\phi_2$ ، اما هرکس تحفه می‌برد تا کلام مقبول گردد.

( $\phi_1$  = آن سخن) ( $\phi_2$  = آن سخن از خلل و عیب)  $\phi_2$  (آن سخن از خلل و عیب).

جمله زیر یکی از نمونه‌های بارز حذف به قرینه کلامی است:

۱۵- پس از آنجا بجوز جانان شدم و قریب یکماه بی‌بوم و شراب پیوسته خوردمی. ... شیی در خواب دیدم که

یکی مرا گفتی: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر  $\phi$

(= است) (ناصر خسرو)

چون از خواب بیدار شدم آنحال تمام بر یادم بود،  $\phi$  بر من کار کرد.

$\phi$  (= آن حال)

روز نیمه دیماه پاریسان،  $\phi_1$  سال بر چهارصد و چهارده یزدجردی  $\phi_2$  سرو تن بستم و بمسجد جامع شدم و ...

( $\phi_1 = \text{که}$ ) ( $\phi_2 = \text{بود}$ )

جمله زیر از ناصر خسرو است که به صورتهای مختلف ارائه می شود. یکی نادستوری و دیگری دستوری است.

روز شنبه ... در نیشابور شدم، چهارشنبه آخر این ماه کسوف. \* بود و حاکم زمان طغرل بیک محمد بود.

$\phi$  و زمان طغرل بیک محمد بود.

بود و حاکم زمان طغرل بیک محمد  $\phi$

بود ————— بود

\*  $\phi$  ————— بود

بود —————  $\phi_1$

و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی  $\phi_1$  و آن را  $\phi_2$  لواسان گویند، و  $\phi_3$  گویند بر سر آن چاهبست که نوشادر از آنجا حاصل میشود و  $\phi_4$  گویند که کبریت نیز  $\phi_5$ .

( $\phi_1 = \text{است}$ ،  $\phi_2 = \text{مردم}$ ،  $\phi_3 = \text{مردم}$ ،  $\phi_4 = \text{مردم}$ ،  $\phi_5 = \text{از آنجا حاصل می شود}$ ).

و اندر شهر در میان سراها باغچه و اشجار باشد و آب  $\phi$  از جاه دهند.

( $\phi = \text{به باغچه ها و اشجار}$ ).

یکی از ویژگیهای نوشتار در سفرنامه ناصر خسرو حذف به قرینه مقطع (Discontinuous ellipsis) است. نمونه زیر از این نوع است:

... اما آب شهر همه سقایان آورند از نیل، بعضی  $\phi_1$  و  $\phi_2$  بستر و بعضی  $\phi_3 \phi_4$  بدوش و  $\phi_5$  ...

( $\phi_1 = \text{سقایان}$ ،  $\phi_2 = \text{آب}$  — آورند،  $\phi_3 = \text{سقایان}$ ،  $\phi_4 = \text{آب}$  — آورند).

۱۶- در آن وقت که مأمون به مرو بود  $\phi_1$  طاهر و هرثمه به بغداد  $\phi_2$  برادرش محمد و زبیده را در پیچیدند.

(تاریخ بیهقی)

$\phi_1 = \text{و}$   $\phi_2 = \text{بودند}$

۱۷- از بغداد مقدمان و بزرگان و اصناف مردم  $\phi_1$  تقرب می کردند و  $\phi_2$  ملطفها می نوشتند و از مرو نیز

گروهی از مردم مأمون به محمد تقرب می کردند و ملطفات می نوشتند. (تاریخ بیهقی)

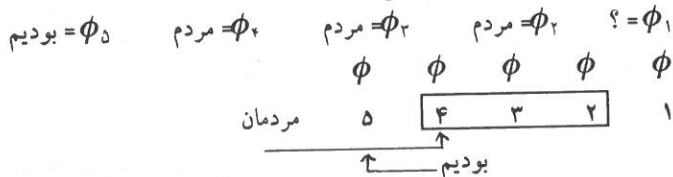
به محمد =  $\phi_1$   $\phi_2 = \text{مقدمان و بزرگان و اصناف مردم}$ .

در تاریخ بیهقی به جمله ای بر می خوریم که از نظر حذف شاهد مناسب و جالبی است:

۱۸- مأمون گفت: درین باب چه باید کرد؟ حسن گفت: خائنان هر دو جانب را دور باید کرد.

مأمون بختید و گفت: یا حسن، آنگاه از دو دولت کس نماند و  $\phi_2$  بروند و  $\phi_3$  به دشمن پیوندند و  $\phi_4$  ما

را در سپارند و ما دو برادر بودیم، هر دو مستحق تخت ملک  $\phi_5$  و این مردمان نتوانستند دانست که حال میان ما دو چون خواهد شد (تاریخ بیهقی).



در این متن، مرجع حذف  $\phi_1$  نامشخص است. از طرفی هیچکدام از عوامل و عناصر حذف شده به «خائنان هر دو جانب» اشاره ندارند.

حذف بخشی از یک سازه نیز رایج بوده است. به مثال دیگری از تاریخ بیهقی توجه نمایید:

۱۹- پس مامون فرمود تا آن سفظها را با طفها بیاوردند و  $\phi$  بر آتش نهادند تا آن ملطفها بسوخت و خردمندان دانند که نمود این حکایت چیست و هر دو تمام شد.

$\phi$  = سفظها و ملطفها (که بر آتش نهادند) اما آنچه سوخت مساوی است با  $\phi$  = ملطفها

در تاریخ بیهقی به مثالهای بسیاری برمیخوریم که در آن حذف بدون وجود هیچگونه قرینه‌ای رواج وافر داشته است.

۲۰- کاویدن گرفتند و لختی فرو رفتند. ناگاه میخی آهنی پیدا آمد،  $\phi_1$  سبتر و  $\phi_2$  چنانکه ستورگاه را باشد، حلقه‌ای ازو جدا شده  $\phi_2$ ،  $\phi_3$  بر کشیدند.

عناصر حذف شده به شکل نمودار زیر است:

$\phi_1 =$  که  $\phi_2 =$  بود  $\phi_3 =$  بود  $\phi_4 =$  میخی آهنی

هیچکدام از سه عنصر محذوف  $\phi_1$  و  $\phi_2$  و  $\phi_3$  مرجع مشخص ندارند ولی معادل لفظی آنها به ذهن متبادر می‌شود.

حذف فعل رابط بسیار متداول بوده است. به مثالهایی از خواجه عبدالله انصاری توجه نمایید:

۲۱- هر که رارنج بیشتر  $\phi_1$  تمتع بیشتر  $\phi_2$

در جمله فوق عناصر حذف شده  $\phi_1$  و  $\phi_2$  می‌توانند "است" و "باشد" باشند.

۲۲- عشق آدمی خوار است.  $\phi_1$  نه نام دارد و نه ننگ  $\phi_2$  نه صلح دارد و نه جنگ  $\phi_3$

عشق  $\phi_1$  دارد  $\phi_2$  دارد  $\phi_3$

حذف از چپ و حذف از راست در یک جمله نیز رایج بوده است. مثالی دیگر از خواجه عبدالله انصاری شاهدی بر آن است.

۲۳- عاشق را صد بلا در پیش  $\phi_1$  و هزار در راه  $\phi_2$  در این راه گریه یعقوب باید یا ناله مجنون  $\phi_3$  یا دل

پر درد باید یا ناله پر خون  $\phi_4$



نمودار خطی - حذفی آن چنین است:

$$\text{است } \phi_1 = \phi_2 \quad \phi_2 \quad \phi_2 \quad \phi_2 \quad \phi_2$$

$\underbrace{\quad\quad\quad}_{\uparrow}$ 
 $\underbrace{\quad\quad\quad}_{\uparrow}$ 
 $\underbrace{\quad\quad\quad}_{\uparrow}$ 
 $\underbrace{\quad\quad\quad}_{\uparrow}$ 
 $\underbrace{\quad\quad\quad}_{\uparrow}$

حذف گروه فعلی نیز متداول بوده است. در قابوسنامه آمده است:

۲۴- ... و چند کس به مشورت این دیلم هلاک شده بودند از محتشمان مملکت

$\phi$  معادل عنصر حذف شده "هلاک شده بودند" است که یک گروه فعلی بیشینه محسوب می شود.

گاه جایگاه حذف شده به مرجع های متعدد با سازه های مختلف مربوط می شود که همگی یک عامل

مشترک دارند. مثال زیر از خیام است:

۲۵- اندر تواریخ نبشته اند که بهمراه پادشاهی بود کامکار و  $\phi_1$  فرمانروا  $\phi_2$  با گنج و خواسته بسیار  $\phi_3$

لشکری بی شمار و  $\phi_4$  همه خراسان در زیر فرمان او بود و  $\phi_5$  از خویشان جمشید بود.

نمودار خطی آن به صورت زیر است:

$\phi_1$  = پادشاهی بود  $\phi_2$  = و پادشاهی بود  $\phi_3$  = و پادشاهی بود با  $\phi_4$  = پادشاهی بود

که  $\phi_5$  = بهمراه

جمله های طولانی نیز یافت می شده که در آن عنصر محذوف به لحاظ قرابت با عناصر موجود و قرار

گرفتن در حوزه های معنایی یکسان حضور داشته است. جمله زیر از سیاستنامه اختیار شده است:

۲۶- چاره نیست پادشاه را از آنک در هفته دو روز به مظالم نشیند و  $\phi_1$  داد از بیدادگرستانند و  $\phi_2$  انصاف

دهد و  $\phi_3$  سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی واسطه و  $\phi_4$  چند قصه که مهمتر بود باید که عرض کنند

و  $\phi_5$  در هر یکی مثالی دهد.

پادشاه  $\phi_1$  پادشاه  $\phi_2$  پادشاه  $\phi_3$  پادشاه  $\phi_4$  = ملازمان / درباریان  $\phi_5$

پادشاه

مجموع دو عنصر محذوف شده را نیز می توان با یک عنصر غیر محذوف مرتبط دانست. مثال:

۲۷- و امروز دو روز است تا  $\phi_1$  جز از آب چیزی نخورده اند، نه من  $\phi_2$  و نه ایشان  $\phi_3$  (سیرالملوک نظام

الملوک)

$\phi_1$  = آنها (جز از آب چیزی نخورده اند)  $\phi_2$  جز از آب چیزی نخورده ام  $\phi_3$  = جز از آب

چیزی نخورده است.

در این مثال مجموع عمل به مفهوم (من ... نخورده ام) و (ایشان ... نخورده است) به (آنها ... نخورده اند)

مربوط می شود.

حذف فعل رابط بسیار رایج بوده و عدم حضور آن به نثری زیبا می انجامیده است. مثال

۲۸- دانستم که دور اعتذار استغفار است و نه وقت استکبار  $\phi_1$ . خواستم که زهر کبائر را بتوبه تریاک کنم و

تن آلوده را بغسل آب زمزم پاک  $\phi_2$ . زاد و راحله به دست آوردم و با قافله روی براه آوردم. (مقامات

حمیدی)

افزودن دو عنصر حذف شده از زیبایی متن می‌کاهد.

$\phi_1$  است  $\phi_2$  کنم  
 $\uparrow$   $\uparrow$

مثالهای فراوانی را می‌توان یافت که در آنها حذف عنصر به لحاظ رابطه فرامتنی که دارند قابل ردیابی است. نمونه‌ای از آن مثال زیر است:

۲۹- و یکی دیگر به خواب دید که حلاج در قیامت ایستاده  $\phi_1$  جامی در دست  $\phi_2$  و سر بر تن نه  $\phi_3$  (تذکره‌الاولیاء)

$\phi_1$  = بود است       $\phi_2$  = داشت       $\phi_3$  = داشت

سه عنصر حذف شده قرینه‌ای در سطح جمله ندارند.

آهنگ کلام و قرابت معنایی عبارات و حوزه‌های متداخل معنایی جایگاههای عناصر محذوف شده را به ذهن خواننده متبادر می‌ساخته است و نیازی نبوده است که قرینه‌ای در جمله وجود داشته باشد تا عوامل و عناصر محذوف را گویا کند. مثال.

۳۰- محمد عباس حکایت کرد که من دبیر ساکنین بودم و او بنده خلیفه بود و قربتی  $\phi_1$  و مکتبی داشت اما مرد کم سخن  $\phi_2$  و خاموش  $\phi_3$  و در غایت کیاست  $\phi_4$  و نهایت زیرکی  $\phi_5$  (جوامع الحکایات)

$\phi_1$  = داشت       $\phi_2$  = بود       $\phi_3$  = بود       $\phi_4$  = بود       $\phi_5$  = بود.

۳۱- چون بر بام خانه رفت مردی دید با زنی نشسته  $\phi_1$  و قدری شراب پیش نهاده  $\phi_2$  (جوامع الحکایات)

$\phi_1 = \phi_2 = \phi_3$  = بود

ردیابی قرینه‌های عناصر محذوف گاهی به ابهام معنایی می‌انجامیده است. مثال زیر شاهدی است بر حالت مذکور:

۳۲- همچنین آدمی را خاصیتی است که بدان ممتاز است از دیگر موجودات و افعال و قوت‌های دیگر است که در بعضی  $\phi_1$  انواع حیوانات با او شریک اند و در بعضی  $\phi_2$  اصناف نباتات  $\phi_3$  و در بعضی  $\phi_4$  معادن و دیگر اجسام  $\phi_5$  (اخلاق ناصری).

$\phi_1$  = آدمیان       $\phi_2$  = آدمیان       $\phi_3$  = با او شریک اند       $\phi_4$  = آدمیان یا حیوانات؟       $\phi_5$  = آدمیان

آدمیان شریک‌اند/ حیوانات شریک‌اند.

آنچه به صورت یک تفسیر بی‌نشان متبادر به ذهن می‌شود معادل بودن عنصر محذوف ۴ و ۵ "آدمیان" است.

نمونه دیگری که می‌توان برای حذف کلامی مثال آورد جمله زیر است:

۳۳- رای گفت مرد که به پیرایه خرد و سرمایه دانش آراسته بود جز راست نگوید لیکن سخنی که در اثبات

آن عمر یکساله صرف باید کرد ناگفته اولیتر  $\phi$  (مرزبان‌نامه ۹۲۹)

که عنصر محذوف فعل رابط "است" است.

نمونه جالبی از عناصر حذف شده را در متنی از سعدی می توان یافت. جهت روشن شدن نوع ارتباط، متن زیر با خطوط وابستگی نشان داده شده‌اند. (سعدی ۶۶).

۳۴- یاد دارم که در ایام طفولیت  $\Phi_1$  متعبد بودمی و  $\Phi_2$  شب خیز  $\Phi_3$  و  $\Phi_4$  مولع زهد و پرهیز  $\Phi_5$ . شبی در خدمت پدر رحمة الله علیه نشسته بودم و  $\Phi_6$  همه شب دیده بر هم نبسته  $\Phi_7$  و مصحف عزیز بر کنار گرفته  $\Phi_8$  و طایفه گرد ما خفته  $\Phi_9$ .  $\Phi_{10}$  پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانه بگزارد  $\Phi_{11}$  چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی  $\Phi_{12}$  نه خفته‌اند که  $\Phi_{13}$  مرده‌اند.  $\Phi_{14}$  گفت جان پدر نیز اگر  $\Phi_{15}$  بخفتی به از آن که  $\Phi_{16}$  در پوستین مردم افتی.

حذف فاعل به لحاظ وجود شناسه فاعلی امری است طبیعی و جزء ویژگیهای زبان اما عناصر دیگر به لحاظ وجود قرینه‌ها به صورت پیشینی و پسینی ملحوظ است. حذف همراه فاعل (accompaniment) به ضمیمه فعل نیز به لحاظ وجود قرینه لفظی میسر بوده است. به مثال زیر از گلستان سعدی توجه نمائید.

۳۵- وقتی در سفر حجاز طایفه جوانان صاحبدل همدم من بودند و همقدم  $\Phi_1$ . وقتها  $\Phi_2$  زمزمه بکردندی و  $\Phi_3$  بی بی محققانه بگفتندی (سعدی، ۷۹).

$\Phi_1 = \Phi_2$  من بودند       $\Phi_2 = \Phi_3$  طایفه جوانان صاحبدل       $\Phi_3 = \Phi_4$  وقتها

در حذف به قرینه مطابقت زمانی یک الزام نبوده است. بدین معنی که از ارتباطات منطقی موجود ردیابی فعل و زمان محذوف میسر بوده است.

۳۶- گفت ای یار عزیز تعزیم کن که جای نهنیت نیست آنکه که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی  $\Phi$  (سعدی، ۸۱)

داشتن + زمان گذشته + شناسه فاعلی       $\Phi =$  داشتن + زمان حال + شناسه فاعلی

ردیابی ضمایر و تعیین حدود و ثغور و نیز مراجع آنها تنها از طریق بررسی و درک بافت و بهره گیری از عوامل برون زبانی در تعبیر و تفسیر صحیح میسر است. به مثال جالبی از سعدی توجه نمائید:

۳۷- پادشاهی به دیده حقارت در طایفه درویشان نظر کرد. یکی از آن میان به فراست بجای آورد و گفت این ملک ما در این دنیا به جیش از تو کمترین و  $\Phi_1$  به عیش  $\Phi_2$  خوشتر  $\Phi_3$  و  $\Phi_4$  به مرگ  $\Phi_5$  برابر  $\Phi_6$  و به قیامت  $\Phi_7 \Phi_8$  بهتر  $\Phi_9$ . (سعدی ۹۱)

$\Phi_1 = \Phi_2$  ما (فقط طایفه درویشان)  $\Phi_3 = \Phi_4$  از تو (پادشاه)  $\Phi_5 = \Phi_6$  ایام (طایفه درویشان)

$\Phi_7 = \Phi_8$  ما (طایفه درویشان + پادشاه)  $\Phi_9 = \Phi_{10}$  ایام (پادشاه)  $\Phi_{11} = \Phi_{12}$  ایام (طایفه درویشان)

$\Phi_{13} = \Phi_{14}$  ما (درویشان)  $\Phi_{15} = \Phi_{16}$  از تو (پادشاه)  $\Phi_{17} = \Phi_{18}$  ایام (درویشان)

حذف مکرر فعل رابط "است" نه تنها جایز است بلکه بر بلاغت کلام میفزاید. مثال زیر از سعدی (ص ۹۱)

است:

۳۸- طریق درویشان ذکر است و شکر  $\Phi$  و خدمت  $\Phi$  و طاعت  $\Phi$  و ایثار  $\Phi$  و قناعت  $\Phi$  و توحید  $\Phi$  و توکل

$\phi$  و تسلیم  $\phi$  و تحمل  $\phi$   
 $\phi$  = است.

۳۹- مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن سخت آمد. گفتم ای یار توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان ( $\phi$  = اند) و مقصد زائران ( $\phi$  = اند) و کهف مسافران ( $\phi$  = اند) و متحمل بارگران ( $\phi$  = اند) بهر راحت دگران (سعدی).

شناسایی عامل منفی ساز و یا تقابل مثبت آن فقط با عنایت به کل متن و بافت موجود میسر است.  
 ۴۰- ... چون روز شد گفتمش آن چه حالت بود گفت بلبان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و  $\phi_1$  کبکان از کوه  $\phi_2$  و غوکان در آب و  $\phi_2$  بهائم از بیشه. اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح  $\phi_3$  و من به غفلت خفته  $\phi_4$  (سعدی ۷۸).

گاهی حذف حتی با وجود قرینه میسر نیست. مثال دیگری از سعدی (ص ۸۰) گویای این واقعیت است:  
 ۴۱- درویش از این واقعه خسته خاطر همی بود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قرین بود از سفری باز آمد.

حذف فعل بودن به لحاظ وجود "بود" در جمله اول میسر نیست.

۴۲- یکی بر سر راهی مست خفته بود و زمام اختیار از دست رفته  $\phi_1$  عابدی بر وی گذر کرد و در حالت مستقیح او نظر کرد. (سعدی ۸۷)

جزء کرد از فعل نظر کردن به لحاظ وجود قرینه کرد از فعل گذر کردن قابل حذف نیست. در حذف عناصر جمله وجود عوامل قرینه‌ای یک شرط واجب نیست.

۴۳- درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می سوخت و خرقه بر خرقه همی دوخت و تسکین خاطر مسکین را همی گفت. کسی گفتش چه نشینی که فلان درین شهر طبعی کریم دارد و کرمی عمیم  $\phi$  میان به خدمت آزادگان بسته ( $\phi$  = است) و بر دلها نشسته ( $\phi$  = است) (سعدی).

۴۴- ... پس از چند روز دیدندش گرفتار ( $\phi$  = شده) و خلقی انبوه بر او گرد آمده ( $\phi$  = اند/ بودند) گفت این چه حالتست. گفتند خمر خورده است و عریده کرده ( $\phi$  = است) و کسی را کشته ( $\phi$  = است) و ( $\phi$  = مسئولان یا خلق و مردم. کدامیک؟) قصاصش همی کنند. (سعدی ۱۰۱)

در اینجا آنچه بیشتر متبادر به ذهن می شود این است که حاکمان و مسئولان امر قصاص را انجام می داده‌اند و این امر تنها با استفاده از عوامل غیرکلامی و برون زبانی یا آنچه معرفت عام خوانند میسر است. تشخیص برخی از عوامل محذوف و ارایه تفسیری مناسب گاه با مشکل رو به روست. مثال زیر یکی از این موارد است:

۴۵- گفت یا امیرالمومنین ابو مسلم کجاست؟ منصور گفت  $\phi_1$  آنجا کشته  $\phi_2$  و پیچیده در بساط  $\phi_3$  (تجارب السلف ۹۶۲)

$\phi_1$  = ابو مسلم  $\phi_2$  = شده است یا است؟  $\phi_3$  = است.

۴۶- سپیدی عنوانش با سفیدهٔ صبح بهار از یک پستان شیر خورده ( $\phi =$  است) و از غیرت الفاظ رنگیش خون در عروق لعل بدخشان افسرده ( $\phi =$  است). مدادش از سرمهٔ دیدهٔ حورالعین مرکب ( $\phi =$  گرفته است) و نقاطش چون نقطهٔ موهوم دهان خوبان از صفا لبالب ( $\phi =$  گشته است) (مخزن الانشاء ۱۲۰۴) در مثال ۴۶ هیچکدام از عوامل محذوف دارای قرینهٔ معنایی و یا لفظی نیستند و تنها از طریق حذف کلامی قابل شناسایی هستند.

گاهی حذف به قرینه به صورت گروه اسمی و وابسته‌های آن نیز رایج بوده است و نمونه‌های زیادی را می‌توان یافت برای مثال:

۴۷- و هر نوکری که از دولتی مامور چنین خدمتی شود رسم و قاعده این است که  $\phi_1$  همین طور حرف بزند و غیر این نگوید و  $\phi_2$  نکند. (منشآت ۱۲۲۰)

$\phi_1 =$  هر نوکری که از دولتی مامور چنین خدمتی شود.

$\phi_2 =$  غیر این

۴۸- لکن منکر این مطلب نمی‌توان بود که هر که در کارتر است  $\phi_1$  بر کارتر است و هر که بیکارتر است  $\phi_2$  بی‌کار تر  $\phi_2$  (منشآت ۱۲۲۰).

صفت و فعل ربط نیز می‌تواند به قرینه محذوف گردد. مثال:

۴۹- خوبرویان را شاهدی سزاوار است و زشت رویانرا مستوری  $\phi$  (منشآت ۱۲۳۴)

$\phi =$  سزاوار است.

همانگونه که در سده‌های پیشین نیز مرسوم بوده است، عناصر حذفی مکرر نیز در چند قرن نزدیک به زمان ما رواج داشته و بر رسابودن و شیوایی کلام میفزوده است. مثال:

۵۰- گنج چاقو و گروانکه جای و قند و کار سکه در این مملکت چنان شده است که اسلام در دیار فرنگ  $\phi$  و انصاف در بلاد ایران  $\phi$  و صبر در قلوب عشاق  $\phi$  و عنقا در اقطار آفاق  $\phi$  و ظلم در عهد عدل شاهنشاه  $\phi$  و پول در کیسهٔ نواب نایب السلطنه روحی فداه  $\phi$ . (منشآت ۱۲۳۵)

$\phi =$  چنان شد / شد.

غالباً فعل رابط "بودن" با توجه به قوهٔ بازسازی که در شم زبانی فارسی زبانان وجود دارد محذوف می‌شود و نیاز به قرینه لفظی نیست. مثال:

۵۱- قوهٔ کاذبه از ابلاغات بی باکانه چه اخذهاکه نکرده  $\phi$  و از پیغامات شبه ناک چه موآخذهاکه از هر کس نشده  $\phi$ . (مجدیه ۱۲۳۲)

$\phi =$  است.

۵۲- از اقلیم چهارم و هوایش گرم  $\phi$ ، در موسم تابستان عفن  $\phi$  و در زمستان از کثرت باران کوچه و بازارش چرکن  $\phi$  (بستان السیاحه ۱۲۳۷)

$\phi =$  است.

۵۳- دزدی به خانه‌ای رفت.  $\phi_1$  جوانی را  $\phi_2$  خفته دید.  $\phi_3$  پرده که بر دوش داشت بگسترده تا هر چه باید در وی نهاده  $\phi_4$  بر دوش کشید. جوان بغلطید و در میان پرده بخت. دزد هر چه گشت چیزی نیافت. چون  $\phi_5$  ناگاه مراجعت کرد که پرده را بردارد و بیرون رود جوان را دید با هیبت شیران و هیأت دلبران در میان پرده.  $\phi_6$  = (بود / است) (پریشان ۱۲۴۶)

نمونه دیگری را از مخزن الانشاء (۱۳۰۵) انتخاب می‌کنیم که در آن فعل‌ها به لحاظ وجود قرینه به کرات حذف شده‌اند:

هر الفش سرو نازی است  $\phi_1$  (= که) در آغوش جان دراز کشیده  $\phi_2$  (= است) یا محبوب رعنائی  $\phi_3$  که از روی امتیاز بر سر آفتاب جاگزیده  $\phi_4$  هر حرف پایش پررویوی  $\phi_5$  که در جمله ناز بر بالش تکیه نموده  $\phi_6$  و تابش دلربایی  $\phi_7$  که تای خود در صفحه عالم ندیده  $\phi_8$ . شکل تابش مثلثی است که کلک سحر طراز برام کردن پریوشان طناز ساخته  $\phi_9$  و نقش جیش طلسمی  $\phi_{10}$  که خانه معجز نگار برای تسخیر قلوب جادوگانهاان پرداخته  $\phi_{11}$  حرف حایش سرمایه حیات  $\phi_{12}$  بل قبیله حی را لیلی شیرین حرکات  $\phi_{13}$  از چاشنی خایش طوطیان شکرخای شیرین کام  $\phi_{14}$  و بی توسط او خوبی سخن و سخن خوبی ناتمام  $\phi_{15}$  اگر از حسرت دال دلنشین دلبران ابدال و ار الف بدل کشند رواست و اگر در هوای ذال مهر تابش ذرات کاینات آذر پرست گردند سزاست. رای دلارایش روح و روان ارباب رای را رهنما  $\phi_{16}$  (= است) و زای غمگزایش چون زلف زیبای نازنیان مسرت ز  $\phi_{17}$  دندان سینه در فردوس سخن کلید  $\phi_{18}$  و از شین شیرین شمایلش شور و شین در دل شین پدید  $\phi_{19}$  (= آمده است). از رشک صفای صادش حسرت چشم غزالان یکی در صد  $\phi_{20}$  (= است) و از اضافه لفظ ضادش اسباب ضیا از برای بیضا ممهده  $\phi_{21}$ . طای سطورش طاوس مستی که بطی خیابان چمن از روی طنزبال طیران گشوده  $\phi_{22}$  و طای فرخنده ظهورش محبوبی  $\phi_{23}$  که بحسن ظاهر خلوت نظر را منظر اقامت نموده  $\phi_{24}$  و با دیده سرمه‌سای عینش اگر چشم آهوان خطا همچشمی نماید عین خطاست و چون از ظلمات سیاهی بجوی سطر روان گشته  $\phi_{25}$  (= است) اگر عین الجبوتش خوانند رو  $\phi_{26}$  غین غالیه فامش شوخ غنچه دهانی  $\phi_{27}$  که خال پشت چشم از عزمه بغمزندگان نموده  $\phi_{28}$  یا شاهد هر جایی  $\phi_{29}$  که از روی غلط کاری در دامن باغ با غیر هم آغوش گشته  $\phi_{30}$ . از غیرت فای با صفایش نافه آهوان ختن بر خویش پیچیده  $\phi_{31}$  و از فیض همانمی قافش کوه قاف مشهور آفاق گردیده  $\phi_{32}$ .

با بررسی نمونه‌های فراوانی که از ادبیات زبان فارسی آوردیم به چند واقعیت بر می‌خوریم که به صورت فهرست مطرح می‌شود:

- ۱- حذف به قرینه لفظی و معنایی در تمام ادوار زبان فارسی وجود داشته است.
- ۲- در هر کجا نویسنده احساس نموده که حذف‌های مکرر موجب آن شده که خواننده نتواند مرجع حذف را بیابد، عین واژه که قبلاً محذوف بوده مجدداً به صورت صریح بکار رفته است.
- ۳- در نوشتارهایی که از سبک سهل و ممتنع سعدی تبعیت می‌کنند، عناصر محذوف فزونی می‌گیرند و محل

قرار گرفتن آنها به نحوی است که بر موسیقایی جملات نه تنها لطمه‌ای نمی‌زند بلکه بر بلاغت آن می‌فزاید.

۴- عناصر محذوف می‌توانند یا به صورت پیشینی و یا پسینی باشند.

۵- سازه‌های حذفی می‌توانند به صورت گروههای فعلی، اسمی، حرف اضافه‌ای، قیدی و حتی ادات بکار روند.

۶- در پاره‌ای موارد حذف‌ها نه تنها بر پایه قرینه‌های لفظی و معنایی بلکه بر اساس اطلاعات برون متنی یا معرفت عام که هر گوینده زبان بر آنها وقوف دارد صورت می‌پذیرد.

### ج - حذف به قرینه در زبان فارسی از منظر و دیدگاه نقش گرایان

جواهریان (۱۹۹۶/۱۳۷۵) در پایان نامه دکتری خود، در چارچوب نظریه نقش‌گرایی منسوب به هالیدی<sup>۱</sup> حذف به قرینه را در دو زبان فارسی و انگلیسی مورد بررسی قرار می‌دهد. چون هدف تحقیق حاضر مقایسه دو زبان فارسی و انگلیسی نیست لذا به تجزیه و تحلیل ایشان صرفاً در زبان فارسی اکتفا می‌شود.

جواهریان معتقد است که حذف به قرینه در کلام وقتی رخ می‌دهد که سازه‌ای به لحاظ حشوی بودن آن محذوف می‌گردد. با وجود این عامل قرینه را در متن پیشین جستجو می‌کند (ص ۱۲۹).

جواهریان حذف به قرینه گروه بیشینه اسمی (NP)، گروه بیشینه فعلی (VP)، گروه بیشینه صفتی یا قیدی (AP) و گروه صرفی بیشینه (S) را در زبان فارسی جایز می‌داند. در مورد جمله‌های دستوری که در آنها گروه اسمی محذوف می‌گردد مثالی نمی‌آورد اما ترجمه نادرستی جمله‌ای را که لوبک (Lobeck، 1987) نادرستی می‌داند مصداق می‌آورد (ص ۱۳۰).

به نظر می‌رسد که جواهریان ضمیراندازی (Pro - dropping) را در زبان فارسی حاصل حذف به قرینه عامل محذوف و جزء صرفی درون جمله که به شخص ارجاع می‌شود می‌داند (ص ۱۳۳). جواهریان حذف ضمیر را علامت بی‌نشان بودن و ملحوظ داشتن آن را علامت نشاننداری می‌داند و در اثبات نظر خود دو جمله زیر را به هم مقایسه می‌کند:

۱- من به پروفیسور هربرت گفتم: "من می‌توانم بعد از کلاس بمانم"

۲-  $\phi$  به پروفیسور هربرت گفتم: " $\phi$  می‌توانم بعد از کلاس بمانم" (ص ۱۳۸)

جواهریان به ضمائر اشاره "اینها" و "آنها" نقش مجوز حذف در مفعول می‌دهد. (ص ۱۴۱) و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که وقتی مخصص گروه اسمی همچون "بعدی"، "اینها"، "آنها" وجود دارند حذف مفعول در هر صورت میسر است (ص ۱۴۳).

جواهریان حذف به قرینه در گروههای بیشینه صفتی و قیدی را در زبان فارسی رایج نمی‌داند (ص

(۱۴۴).

در ارتباط با حذف به قرینه گروههای پیشینه فعلی، معتقد است که دو نوع حذف وجود دارد. حذف پیش مرجعی (جمله ۳) و حذف پس مرجعی (جمله ۴):

۳- او به خانه شما می‌رود و من به خانه پرویز  $\phi$  (= می‌روم).

۴- او از خانه بیرون آمده  $\phi$  (= است) و به بازار رفته است (ص ۱۴۵).

در تحقیق جواهریان، حذف به قرینه در گروههای فعلی وقتی حالت مصدری وجود داشته باشد میسر نیست (ص ۱۸۲).

طبق نظر جواهریان، حذف به قرینه یک بند کامل در فارسی رایج است ولی حذف یک بند در صورتیکه دارای فعل به صورت مصدر باشد میسر نیست. (ص ۱۸۲).

### حذف به قرینه از دیدگاه نظریه‌های جدید

ردفورد (۱۹۸۹)، حذف به قرینه را در زبانهای مختلف تابع شرایط گفتگویی می‌داند و معتقد است که حذف به قرینه وقتی میسر است که عناصر و سازه‌های محذوف از بافت جمله قابل استحصال باشند. ردفورد مثال‌های زیر را شاهد می‌آورد:

1 speaker A: John won't wash the dishes. (79)

B: I bet he will  $\phi$  if you are nice to him.

2 John won't help me with the dishes, but his brother will  $\phi$  (98)

در جمله ۱، در گفتگوی بین دو متکلم، گروه فعلی (Wash the dishes) که در برگزیده فعل و قمر آن است به لحاظ حضور مفهومی گروه فعلی در گستره کلام در جمله مربوط به دومین متکلم محذوف شده است. جمله ۲ نیز همین حالت را دارد و عنصر محذوف  $\phi$  در ارتباط با قرینه خود (help me with the dishes) حذف شده است.

ردفورد به صراحت اظهار می‌دارد که حذف به قرینه همه سازه‌ها میسر نیست و تابع شرایط خاصی است.

تکرار نیز مانع از نادرستی بودن جمله نمی‌شود. تمام جمله‌های زیر مجموعه ۳ الف (۱۰۰ الف در ردفورد ۱۹۸۹) نادرستی هستند.

3 a. \*John won't put the peps into the drink, but his brother will put the peps  $\phi$

\* --- into the

\* --- into

\* -- ---



\* the -----

\* the pepsi into the drink

در حالیکه جمله ۳ (ب) (۱۰۰ ب در ردفورد ۱۹۸۹) کاملاً دستوری است:

3 b. John won't put the pepsi into the drink, but his brother will.

قاعده‌ای که ردفورد ارایه می‌دهد این است که «تنها گروه‌های فعلی (در شرایط مناسب گفتمانی) قابل حذف هستند (شماره ۱۰۳ ردفورد). ردفورد معتقد است که توضیح و تبیین حذف به قرینه به کمال میسر نیست مگر آنکه بگویم که جملات دارای ساختارهای سازه‌ای مقوله‌ای هستند (۸۳-۸۲).

صورت دیگری از حذف به قرینه خلاء یا به عبارتی (gapping) است که در میان بند یا جمله حادث

می‌شود. مثال

4 John bought an apple, and Mary  $\phi$  a pear. (125)

در جمله فوق فعل bought به لحاظ قرینگی با فعل در جمله اول محذوف می‌شود. وقتی فعل در حالت خلاء قرار می‌گیرد، فعل وجهی (Modal) که قبل از آن می‌آید نیز به همراه با فعل حذف می‌شود حتی اگر دو عنصر محذوف یک توالی ممتد نداشته باشند. مثال:

5) Could John close the window and could Mary close the door? (153)

6) Drunks would put off the customs, and junkies would put off the waitresses? (156)

(صفحه ۹۸-۹۷)

اکمچین، استال و واسو (۱۹۷۹، ص ۲۱) معتقداند که عنصر وابسته به فعل در شرایط گفتمانی خاص قابل حذف است. به این ترتیب که فعل و اقرار درونه آن حتی با وجود ادات و یا افزانه‌ها نیز قابل حذف هستند. مثال:

7) A: who might be going to the cinema on Tuesday? (31)

B: i) John might [be going to the cinema on Tuesday] (=  $\bar{V}$ )

ii) John might be [going to the cinema on Tuesday] (=  $\bar{V}$ )

در جمله (i) عناصر محذوف تشکیل یک گروه بیشینه فعلی را می‌دهند در حالیکه در جمله (ii) گروه حذف شده از مقوله گروه فعلی درونه است.

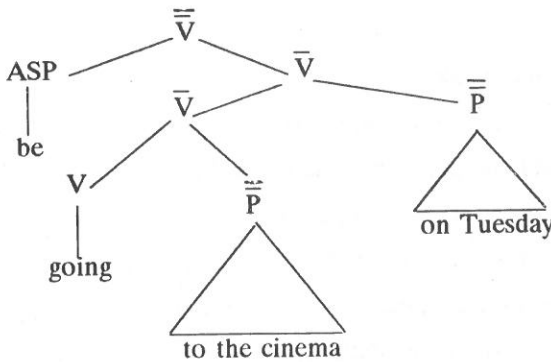
8) A: who might be going to the cinema when? (32)

B: John might be [going to the cinema] on Tuesday.

در اینجا عبارت going to the cinema به صورت محذوف درآمده است. نمودار (9) وضعیت

سازه‌ای جمله فوق را نشان می‌دهد.

9.



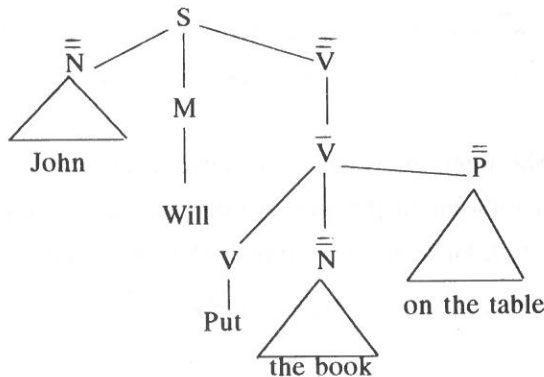
کالیکورو و ویلکین (۱۹۸۴) برخی از جملات نادرستی حاصل از اعمال قاعده حذف را زیر سوال می‌برند و علل نادرستی بودن آنها را بررسی می‌کنند. برای مثال سوال مشخص این است که چرا جمله (10b) نمی‌تواند پاسخ (10 a) باشد.

10 : a) who will put the book where?(34)

b)\* John will [put the book] on the table.

با توجه به نمودار 11 (= ۳۵ ردفورد) می‌توان پاسخی برای این سوال یافت:

11.



پاسخ ارایه شده به این صورت است که سازه put the book یک سازه نیست، عبارت on the table جزء لاینفک یا به عبارتی از اقمار فعل put است در حالیکه گروه اضافه‌ای همچون Tuesday و یا نظایر آن ادات محسوب می‌شوند و نمی‌توان آنها را از اقمار فعل Put بحساب آورد. کالیکورو و ویلکین اعمال قاعده خلاً (gapping) را در برخی جملات جایز و در برخی دیگر جایز

نمی‌دانند. مثال:

12 a. John sells trucks on Tuesdays and Mary[sells cars] on Fridays.(36)

\*b. John put Fido in the dog house, and Sam [put] Spot in in the yard.

از منظر آنها، گروه اضافه‌ای on Friday و on Tuesday در جمله (12 a) جزء ادات محسوب شده و خارج از محدوده گروه فعلی درونه قرار دارند در حالیکه گروه اضافه‌ای in the doghouse از افعال فعل put محسوب می‌شود و رهاکردن آن بدون وابسته فعلی میسر نیست. کالیکورو و ویلکین قاعده ۱۳ را عرضه می‌دارند.

۱۳- حذف فعل نمی‌تواند بیش از یک قمر از افعال را در دورن گروه بجای گذارد. (صص

۲۳۶ تا ۲۳۸).

برزنان (Bresnan) (۱۹۷۶، ص ۱۷) به نقل از ردفورد (۱۹۸۹) معتقد است که حذف گروه بیشینه فعلی پس از افعال وجهی (modals) امکان پذیر است اما پس از افعال واژگانی (lexical) این امکان وجود ندارد. مثال:

14 First pepole began pouring out of the building, and then smoke did  $\phi$

\* began to  $\phi$ (57)

با حذف گروه بیشینه فعلی و بجای گذاردن فعل وجهی که به صورت did تجلی یافته جمله دستوری و عناصر و سازه‌های محذوف قابل استحصال هستند. حذف فعل وجهی و بجای گذاردن فعل جمله نادستوری به دست می‌دهد. وی معتقد است که حذف گروه فعلی پس از علامت مصدری 10 نیز میسر است مثال:

15. First people began to pour out of the building, and then smoke

began to  $\phi$ .(58)

هاگمن (۱۹۸۹) نیز مقوله حذف به قرینه را در زبان انگلیسی مورد بررسی قرار داده است. به نظر وی اصل کمینگی (economy) زبان حکم می‌کند که گویشوران زبان عناصر حشوی را که حاوی اطلاعات از پیش تعیین شده بوده و از اصل متن قابل استحصال هستند حذف کنند ولی این حذف تنها در مورد ضمایر مصداق نمی‌یابد. تفسیر جملاتی که عناصر محذوف دارند تنها از طریق قرار دادن آنها در بافت کلام یا به عبارتی گفتمانی میسر است. بدین ترتیب در جمله زیر:

16) A: When did Susan leave?

B: At two O'clock.

می‌توان تصور کرد که گروه و سازه Susan left محذوف است.

جمله دوم وقتی میسر است که فاعل جمله اول و فاعل جمله دوم با یکدیگر هم نمایه باشند. مثال:

17) John sat down and  $\phi$  told us the news.

18) Bill arrived at eight but  $\phi$  had to leave immediately.

در جمله‌های ۱۷ و ۱۸، ضمائر he در جمله‌های دوم محذوفند.

حذف گروه فعلی درونه نیز میسر است. مثال:

19) John was eating cornflakes and Mary  $\phi\phi$  porridge.

عناصر محذوف در جمله ۱۹ سازه فعلی درونه را تشکیل می‌دهند.

به نظر هاگمن، حذف عناصر در گستره جملات وابسته امکان پذیر نیست. مثال:

20) John was writing an essay, Bill was reading a novel and Anne  $\phi$  a short story.

سازه محذوف  $\phi$  در جمله همپایه سوم معادل was reading است و تعبیر آن به شکلی که با writing همسان باشد میسر نمی‌باشد.

حذف به قرینه خلاء پس رو (backward gapping) نیز در زبان انگلیسی امکان پذیر است:

21) Mary wrote  $\phi$ , and Susan typed out, the essay.

22) Jim earned  $\phi$ , and his wife spent, the money.

23) Mary bought  $\phi$ , and Peter immediately sold, the shoes.

هاگمن معتقد است که عنصر محذوف در جملات ۲۱، ۲۲ و ۲۳ گروه اسمی بیشینه است.

به نظر هاگمن، گفتمان عامل اصلی تعیین سازه‌های حذفی است. به عبارت دیگر حذف به قرینه وابسته کلامی (discourse-bound) است (صص ۵-۱۵۴). بدین ترتیب، در پاسخ جملات سوالی که با "بلی" و "آری" مشخص شده‌اند، کل جمله و یا حتی کل متن می‌تواند محذوف بحساب آید. مثال:

24) A: You pawned your aunt's brooch?

B: yes.  $\phi$

سازه محذوف کل جمله‌ای است که در سؤال ملحوظ شده است.

بحث پیرامون حذف به قرینه در سخن کاوی نیز جایگاه ویژه خود را دارد ولی کمتر به صورت تجزیه و تحلیل نحوی مورد عنایت قرار گرفته است. شفرین (۱۹۹۴) در کتاب "رہیافت به سوی سخن کاوی" مقوله حذف به قرینه را عمدتاً در قالب تجزیه و تحلیل کلام مطرح می‌سازد مثال ۲۵ از کتاب شفرین استخراج شده است.

25) Well, was this a big Irish neighborhood when you were a kid [ $\phi\phi$ ]?

-- No. [ $\phi\phi$ ] Irish, German, and Irish

-- This neighborhood

-- yes, mum. (pp. 297-298)

در این گفتگو عناصری را می‌توان بر مبنای بافت کلامی محذوف دانست. برای مثال در جمله اول می‌توان بجای [ $\phi\phi$ ] عبارتهای growing up و Really! را به ترتیب بکار برد. در جمله دوم عبارت

just و نوعی عناصر پراکنده پیش ساخته (prefabricated fillers) همچون um را قرار داد.

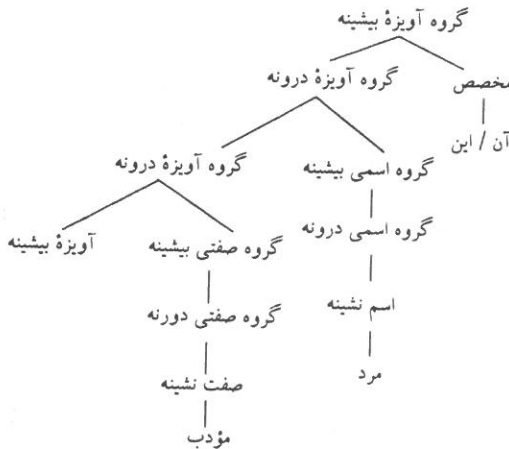
### حذف به قرینه در زبان فارسی - نگرشی نوین.

در جهت بررسی قاعده‌هایی که بر حذف به قرینه در زبان فارسی حاکمیت دارد، این پدیده دستوری را در قالب سازه‌های مختلف بررسی می‌کنیم و سپس در قالب قاعده‌های نحوی جهان شمول به جمع بندی می‌رسیم.

### الف - حذف به قرینه در گروه آویزه بیشینه

در نظام ساختاری ایکس - تیره ساختار شماره ۱ را برای گروه‌های آویزه اسمی مفروض داشته‌اند: با توجه به ساختار ۱ می‌توان گروه‌هایی چون نمونه‌های مندرج در جملات ۲ را ارایه نمود:

#### ساختار شماره ۱



۲- الف - آن مرد مؤدب

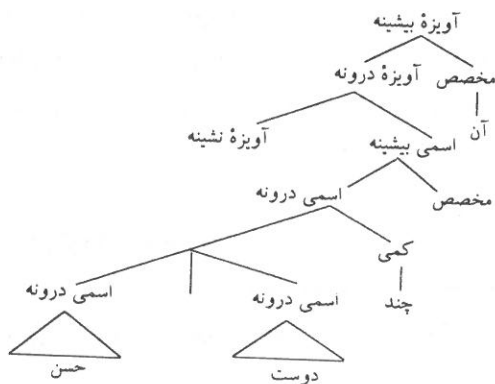
ب - آن مرد مؤدبی که آمده بود...

ج - آن تک بلیط که در جیب من مانده بود ...

د - درس خوبی که از آن ماجرا گرفتیم...

حال اگر عبارت ۳ را به صورت نمودار ۴ نشان دهیم:

۳- آن چند دوست حسن



و آنرا زیربنای آویزه‌های توابع جملات ۵ الی ۱۱ مفروض بداریم و آنگاه اعمال قاعده حذف را در آنها محک بزیم به قاعده کلی تری در باب حذف به قرینه در سطح سازه‌های آویزه‌ای می‌رسیم.

بدواً به ارایه جملات و توجیه دستوری یا نادستوری بودن آنها می‌پردازیم.

۵- الف: اگر چه [دوستان حسین] به ما محبت کرده اند اما [دوستان حسن] محبت نکردند.

\* ب: اگر چه [دوستان حسین] به ما محبت کرده اند اما  $\phi$  [حسن] محبت نکردند.

\* ج: اگر چه  $\phi$  [حسین] به ما محبت کرده اند اما [دوستان حسن] محبت نکردند.

\* د: اگر چه [دوستان حسین] به ما محبت کرده اند اما [مال حسن] محبت نکردند.

در جمله ۵ (الف)، حذف به قرینه در گروه آویزه صورت پذیرفته، هر چند گروه اضافه‌ای بیشینه [به ما] به موجب قراین موجود در جمله نخست محذوف گردیده است. جملات ۵ (ب و ج) هر دو نادستوری هستند زیرا بخشی از گروه آویزه به لحاظ وجود قرینه به صورت پسینی و یا پیشینی محذوف شده است. جمله ۵ (د) در نظر برخی از گویشوران دستوری است و علت آن این است که عبارت مال به نوعی اصل جایگزینی را حفظ کرده است.

۶- الف: [سخنرانی علی] کوتاه بود اما [سخنرانی مرتضی] طولانی بود.

\* ب: [سخنرانی علی] کوتاه بود اما  $\phi$  [مرتضی] طولانی بود.

\* ج:  $\phi$  [علی] کوتاه بود اما [سخنرانی مرتضی] طولانی بود.

? د: [سخنرانی علی] کوتاه بود اما [مال مرتضی] طولانی بود.

توجهی که در مورد جملات ۵ داده شد می‌تواند عیناً در مورد جملات ۶ نیز مصداق داشته باشد.

۷- الف: [تعدادی از مردم] به مسابقه رفتند چون [بسیاری از مردم] ترجیح دادند در خانه بمانند.

ب: [تعدادی از مردم] به مسابقه رفتند چون [بسیاری  $\phi$ ] ترجیح دادند در خانه بمانند.

\* ج:  $\phi$  (مردم) به مسابقه رفتند چون [بسیاری از مردم] ترجیح دادند در خانه بمانند.

د: [تعدادی  $\phi$ ] به مسابقه رفتند چون [بسیاری  $\phi$ ] ترجیح دادند در خانه بمانند.

جمله ۷ (الف) دستوری است چون هیچکدام از عناصر مشمول حذف به قرینه نشده‌اند. جمله ۷ (ب) علی‌رغم حذف گروه اضافه‌ای مستتر در گروه آویزه به لحاظ تداعی کمی "بسیاری" در گفتمان به "انسانها" توانسته است حذف شود. در اینجا نقش گفتمان در حذف به قرینه بیشتر مشخص می‌شود. دستوری بودن جمله ۷ (د) در مقایسه با ۷ (ب) موید همین نظر است. حذف کمی "بسیاری" یا "تعدادی" از گروه آویزه میسر نیست.

با در نظر گرفتن هم‌نمایی (co-indexation) و مشخص نمودن آنها با علامت هم‌نمایی ۱، ۲ و

غیره به بررسی جملات ۸ می‌پردازیم:

۸- الف: اگر چه او می‌توانست [این کتابها را] بخرد اما علی‌گفت که او نمی‌خواست [آن کتابها را]

بخرد.

\* ب: اگر چه او می‌توانست [این کتابها را] بخرد اما علی‌گفت که او نمی‌خواست [آن  $\phi$ ] بخرد.

؟ ج: اگر چه او می‌توانست [این کتابها را] بخرد اما علی‌گفت که او نمی‌خواست [آن کتابها را] بخرد.

\* د: اگر چه او می‌توانست [این  $\phi$ ] بخرد اما علی‌گفت که او نمی‌خواست [آن کتابها را] بخرد.

در جمله ۸ (الف) حذف عناصر صورت نپذیرفته لیکن ناستوری بودن آن تابع قواعد مرجع‌گزینی و هم‌نمایی گروه‌های اسمی است که در زبان فارسی نمی‌تواند به صورت پس‌مرجعی مصداق داشته باشد. رفع این نقیصه دستوری نیز نتوانسته است جملات ۸ (ب، ج و د) را به صورت دستوری درآورد. علت این است که حذف به قرینه در گروه آویزه چه به صورت پسینی و چه پیشینی میسر نمی‌باشد.

۹- الف: [آن مهاجم] به طرف رئیس جمهور آمریکا حمله کرد زیرا [آن  $\phi$ ] احساس می‌کرد که او خائن

است.

\* ب: [آن مهاجم] به طرف رئیس جمهور آمریکا حمله کرد زیرا [آن  $\phi$ ] احساس می‌کرد که او خائن

است.

؟ ج: [آن مهاجم] به طرف رئیس جمهور آمریکا حمله کرد زیرا [آن مهاجم] احساس می‌کرد که او خائن

است.

\* د: [آن  $\phi$ ] به طرف رئیس جمهور آمریکا حمله کرد زیرا [آن  $\phi$ ] احساس می‌کرد که او خائن است.

مقایسه جملات ۹ (ب، ج و د) در مقابل با جمله ۹ (الف) موید این نظر است که حذف عنصری از

گروه آویزه اسمی میسر نیست هر چند حذف به قرینه تمامی آن گروه امکان‌پذیر است.

۱۰- الف: آقای احمدی اول به این فکر بود که [یک خانه بزرگ بخرد] ولی بعداً تصمیم گرفت که

[ $\phi$ ] نخرد.

ب: آقای احمدی اول به این فکر بود که [یک خانه بزرگ بخرد] ولی بعداً تصمیم گرفت که [یک

خانه بزرگ]نخرد.

\* ج: آقای احمدی اول به این فکر بود که [یک  $\phi$ ]بخرد ولی بعداً تصمیم گرفت که [یک خانه بزرگ]نخرد.

\* د: آقای احمدی اول به این فکر بود که [یک خانه بزرگ بخرد] ولی بعداً تصمیم گرفت که [یک  $\phi$ ]نخرد.

جمله ۱۰ (الف) از این لحاظ دستوری است که گروه آویزه در جمله دوم به لحاظ قرینگی به طور کامل محذوف شده است. در جمله ۱۰ (ب) حذفی صورت پذیرفته است و جمله دستوری است. جمله‌های ۱۰ (ج)، و ۱۰ (د) نادرستی هستند، چون، هم به صورت پسینی و هم پیشینی، بخشی از گروه حذف شده است.

۱۱- الف: اگر چه علی از [این غذای فرنگی] خوشش نمی‌آید با وجود این از [آن غذای فرنگی] خوشش می‌آید.

\* ب: اگر چه علی از [این غذای فرنگی] خوشش نمی‌آید با وجود این از [آن  $\phi$ ] خوشش می‌آید.

\* ج: اگر چه علی از [این  $\phi$ ] خوشش نمی‌آید با وجود این از [آن غذای فرنگی] خوشش می‌آید.

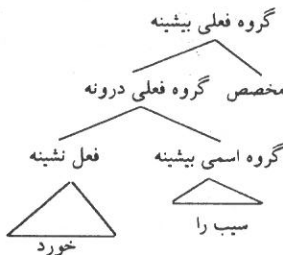
حذف در جمله‌های ۱۱ (ب) و ۱۱ (ج) وقتی می‌تواند صورت پذیرفته و قابل قبول باشد که جمله‌ها در بافت یا در واقع در گفتمان بکار روند. در غیر این صورت همانطور که با علامت \* نشان داده شده نادرستی و غیر قابل تفسیر هستند.

با توجه به جمله‌های دستوری و نادرستی فوق می‌توان قاعده شماره ۱۲ را جمع‌بندی کرد:

۱۲ - عنصر محذوف نمی‌تواند با مضاف الیه، صفت اشاره (این و آن) و حرف تعریف هم‌نشین شود ولی با کمی نماها (نظیر بسیار، تعدادی و نظایر آن) میسر است.

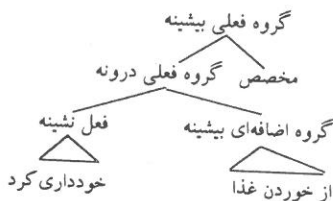
حال توجه خود را به حذف به قرینه در گروه‌های فعلی معطوف می‌داریم. بدواً بر اساس نظریهٔ ایکس تیره نمودارهای زیر را برای گروه‌های فعلی ترسیم می‌نماییم:

(۱۳) الف -

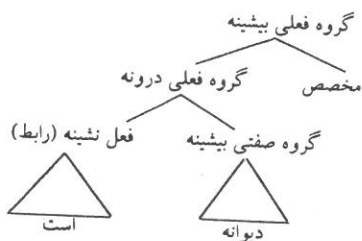




ب -



ج -



جمله‌هایی که می‌توان بر مبنای نمودارهای ۱۳ (الف، ب و ج) ترسیم نمود به ترتیب عبارتند از:

۱۴- الف: حسن سیب را خورد.

ب: علی از خوردن غذا خودداری کرد.

ج: صدام دیوانه است.

حال با این پیش فرض به تجزیه و تحلیل دستوری جمله‌های ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ می‌پردازیم:

۱۵- الف: حسن دست از کار کشید تا [به سینما برود] و حسین نیز دست از کار کشید تا [به سینما برود].

ب: \* حسن دست از کار کشید تا [به سینما برود] و حسین هم همچنین دست از کار کشید تا  $\Phi$

برود].

\* ج: حسن دست از کار کشید تا [به سینما برود] و حسین هم همچنین دست از کار کشید تا  $[\Phi\Phi]$ .

\* د: حسن دست از کار کشید تا  $[\Phi\Phi\Phi]$  و حسین هم همچنین دست از کار کشید تا [به سینما برود].

گروه فعلی بیشینه [به سینما برود] در دو جمله همپایه ۱۵ (الف) بدون حذف به قرینه بکار رفته و از نظر گویشوران زبان قابل قبول بوده است. در جمله ۱۵ (ب)، حذف گروه بیشینه اضافه‌ای در جمله دوم از نظر برخی گویشوران قابل قبول و از دیدگاه برخی دیگر غیر قابل قبول است. توجیه آن این است که اگر گروه اضافه‌ای بیشینه حذف شود، فعل رفتن در حالت کلی آن منظور نظر است و نه گروه بیشینه فعلی به "سینما رفتن". جمله ۱۵ (ج) نادرستی است چون حذف گروه بیشینه فعلی [به سینما برود] در جمله دوم به لحاظ

وجود گروه بیشینه قرینه در جمله اول میسر نیست.

جمله ۱۵ (د) نیز نادرستی است چون حذف گروه فعلی بیشینه به صورت بیشینی نیز امکان پذیر نمی‌باشد.

۱۶- الف: من [سیگار نمی‌کشم] زیرا  $\phi$  [خطرناک است].

\* ب: من [سیگار نمی‌کشم] زیرا  $\phi$  [کشیدن] خطرناک است.

\* ج: من  $\phi \phi$  [زیرا [سیگار کشیدن] خطرناک است].

\* د: من [سیگار نمی‌کشم] زیرا [سیگار نمی‌کشم] خطرناک است.

ه: من [سیگار نمی‌کشم] زیرا [سیگار کشیدن] خطرناک است.

سازهٔ محذوف در جمله ۱۶ (الف) حالت ناگذر فعل "سیگار کشیدن" است که چون در جایگاه گروه آویزهٔ اسمی قرار گرفته با توجه به قرینه موجود حذف شده است. جمله ۱۶ (ب) نادرستی است چون بخشی از فعل مرکب "سیگار کشیدن" یا به عبارتی بخشی از سازهٔ گروه آویزهٔ اسمی حذف شده است. جمله نادرستی ۱۶ (د) مویده همین نظر است که در جایگاه گروه آویزهٔ اسمی حالتی از گروه فعلی بیشینه به صورت خود ایستا ظاهر شده است. جمله ۱۶ (ج) نشان می‌دهد که حالت حذف به صورت پیشینی میسر نیست. مقبول‌ترین حالت جمله ۱۶ (ه) است که در آن همهٔ عناصر و سازه‌ها در جایگاه خود ظاهر شده‌اند با این توضیح که دو سازه مورد نظر از یک گروه نیستند.

۱۷- الف - [علی سیگار نمی‌کشد] چون [سیگار کشیدن] برای او خطرناک است.

ب - [علی سیگار نمی‌کشد] چون  $\phi\phi$  [برای او خطرناک است].

ج - [علی سیگار نمی‌کشد] چون [سیگار  $\phi$ ] برای او خطرناک است.

\* د - [علی  $\phi$  نمی‌کشد] چون [سیگار کشیدن] برای او خطرناک است.

تمام جمله‌های زیر مجموعه شماره ۱۷ به استثنای جمله ۱۷ (د) دستوری هستند. نادرستی بودن جمله ۱۷ (د) به دو دلیل است. اول اینکه حذف به قرینه به صورت پیشینی میسر نیست. دوم اینکه حذف متمم فعل کشیدن یا به عبارتی گروه بیشینهٔ اسمی [سیگار] امکان پذیر نمی‌باشد. دستوری بودن سایر جمله‌ها با توجه به توضیحاتی که در مورد جمله‌های شماره ۱۶ داده شد قابل توجیه است.

۱۸- الف: چون [حسن نمی‌تواند برود] [برادرش می‌رود].

\* ب: چون [حسن  $\phi \phi$ ] [برادرش می‌رود].

\* د: چون [حسن نمی‌تواند برود] [برادرش  $\phi$ ].

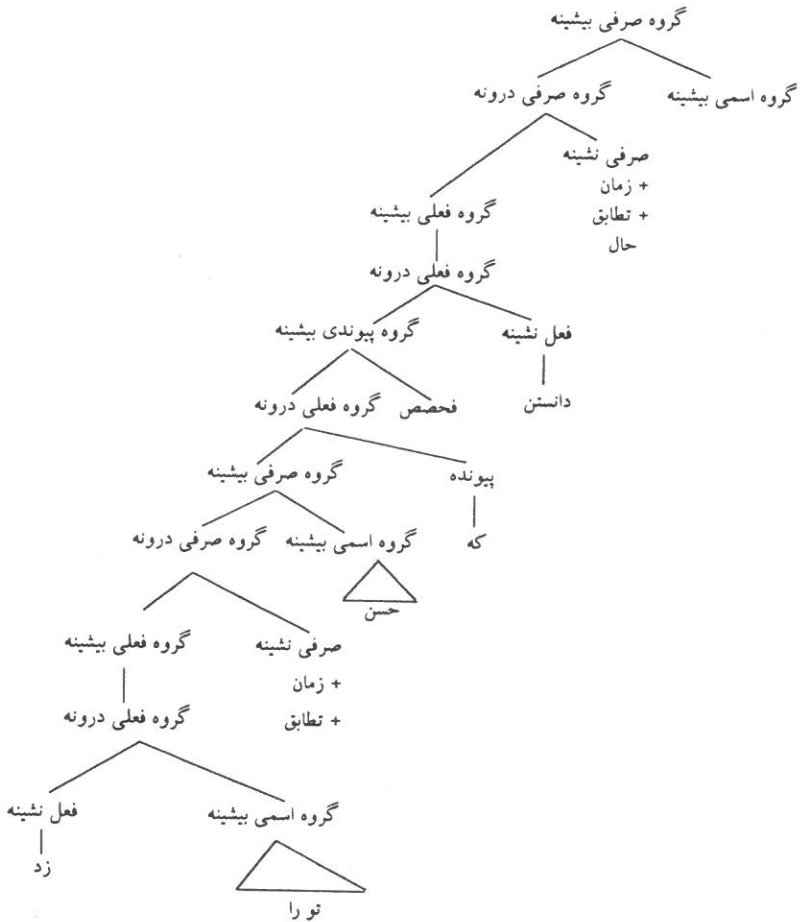
در جمله ۱۸ (الف) حذف صورت نپذیرفته است و هم از این روست که جمله دستوری است. جمله ۱۸

(ب) نادرستی است چون حذف به قرینه نه تنها به صورت پیشینی صورت پذیرفته بلکه تقارن کامل نیز بین دو جمله وجود نداشته است.

۱۹- حذف به قرینه گروههای فعلی بیشینه در جملات همپایه چه به صورت پیشینی یا پسینی امکان پذیر نیست.

حال به جمله‌های زیر توجه نمایید که در آنها حذف به قرینه در گروههای پیوندی بیشینه در قالب جمله‌های همپایه مورد بررسی قرار گرفته است. بدو نموداری از جمله‌های پیوندی را جهت بررسی‌های بعد از نظر می‌گذرانیم.

(۱۹) من می‌دانم [که [حسن تو را زد]]



در جمله ۱۹، سازه [که [حسن تو را زد]] یک گروه پیوندی بیشینه محسوب می‌شود.

۲۰- الف: امکان دارد [که [علی معتاد باشد] ولی مطمئن نیستم [که [حسن  $\phi$  باشد].

\* ب: امکان دارد [که [علی معتاد باشد] ولی مطمئن نیستم [که [ $\phi \phi$  باشد].

\* ج: امکان دارد [که [علی معتاد باشد] ولی مطمئن نیستم [که [ $\phi \phi \phi$ ].

د: امکان دارد [که [علی معتاد باشد] ولی مطمئن نیستم [ $\phi \phi \phi \phi$ ].

\* ه: امکان دارد [که [ $\phi$  معتاد باشد] ولی مطمئن نیستم [که [حسن معتاد باشد].

\* و: امکان دارد [که [ $\phi \phi$  باشد] ولی مطمئن نیستم [که [حسن معتاد باشد].

\* ز: امکان دارد [که [ $\phi \phi \phi$ ] ولی مطمئن نیستم [که [حسن معتاد باشد].

ح: امکان دارد [ $\phi \phi \phi \phi$ ] ولی مطمئن نیستم [که [حسن معتاد باشد].

در جمله ۲۰ (الف)، حذف پسینی در بخشی از صرفی بیشینه پایانی صورت پذیرفته و جایگاه تهی عبارت "معتاد" را متبادر به ذهن می‌کند. جمله ۲۰ (ب) ناستوری است زیرا گروه اسمی بیشینه که در تقابل با گروه بیشینه اسمی (=علی) قرار گرفته است محذوف است و بازبایی آن از طریق گفتمانی میسر نیست مگر در جایگاه تهی "علی" را منظور نمائیم. جمله ناستوری ۲۰ (ج) که در آن گروه صرفی بیشینه به صورت پسینی محذوف است نشان می‌دهد که حذف جمله در حذف به قرینه میسر نمی‌باشد. جمله‌های ۲۰ (ه) و (و) ناستوری هستند زیرا حذف گروه اسمی بیشینه به صورت پسینی در ۲۰ (ه)، حذف گروه اسمی، و بخشی از گروه فعلی بیشینه به صورت پسینی در ۲۰ (و) و حذف گروه صرفی بیشینه به صورت پیشینی در ۲۰ (ز) صورت پذیرفته است. مقایسه جمله‌های دستوری ۲۰ (د) و ۲۰ (ح) نشان می‌دهد که حذف به قرینه گروه پیوندی درونه هم به صورت پسینی و هم پیشینی امکان پذیر است. حال به جمله‌های زیر مجموعه شماره ۲۱ توجه نمایید:

۲۱- الف: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد کرد] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی

خواهد کرد].

\* ب: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد کرد] اما فکر می‌کنم [ $\phi$  سخنرانی خواهد کرد].

\* ج: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد کرد] اما فکر می‌کنم [ $\phi \phi$  خواهد کرد].

\* د: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد کرد] اما فکر می‌کنم [ $\phi \phi \phi \phi$  کرد].

\* ه: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد کرد] اما فکر می‌کنم [ $\phi \phi \phi \phi$ ].

\* و: اگر چه نمی‌دانم [ $\phi \phi \phi \phi$ ] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی خواهد کرد].

\* ز: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی  $\phi \phi \phi$ ] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی خواهد کرد].

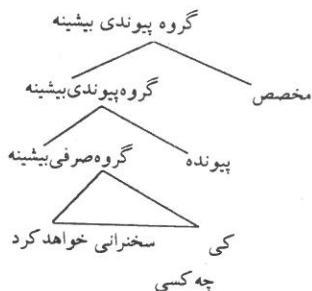
\* ح: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی  $\phi \phi$ ] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی خواهد کرد].

\* ط: اگر چه نمی‌دانم [چه کسی سخنرانی خواهد  $\phi$ ] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی خواهد کرد].

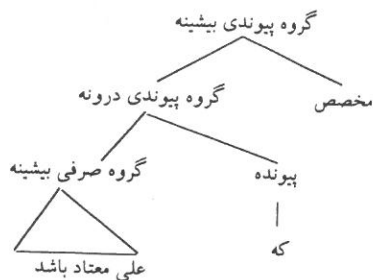
\* ی: اگر چه نمی‌دانم [که [چه کسی  $\phi \phi \phi$ ] اما فکر می‌کنم [شخص مهمی سخنرانی خواهد کرد].

قبل از بحث پیرامون جملات زیر مجموعه شماره ۲۱ نمودار مربوط به بخش متممی جمله ۲۰ را با ۲۱ به ترتیب با شماره‌های ۲۲ و ۲۳ نمایش می‌دهیم.

(۲۳)



(۲۲)



نمودار ۲۲ به متمم فعل "دانستن" مربوط می‌شود که در آن جزء که - ای در جایگاه پیونده ظاهر شده است. در نمودار ۲۳ نیز جایگاه پیونده می‌تواند به صورت اختیاری با جزء که - ای پر شود لیکن جمله بدست آمده (۲۱ ی) چندان پر بسامد نیست و به نظر می‌رسد نشان‌دار باشد یا حداقل بیشتر در محاوره بکار رود. زبان فارسی به ویژه در حالت بی‌نشان پر سواره‌ها را به جایگاه مخصص کوچ نمی‌دهد هر چند تصور اینکه این عمل در سطح منطقی (logical form) محتمل است را نباید از نظر دور داشت:

حال به جملات زیر توجه نمائید:

۲۳- الف: حتی اگر او بخواد  $[\Phi]$  من شک دارم (که) بتواند [خانه را بفروشد].

؟ \* ب: حتی اگر او بخواد  $[\Phi]$  من شک دارم (که)  $\Phi$  [خانه را بفروشد].

\* ج: حتی اگر او بخواد که  $[\Phi]$  من شک دارم (که)  $\Phi$  [خانه را بفروشد].

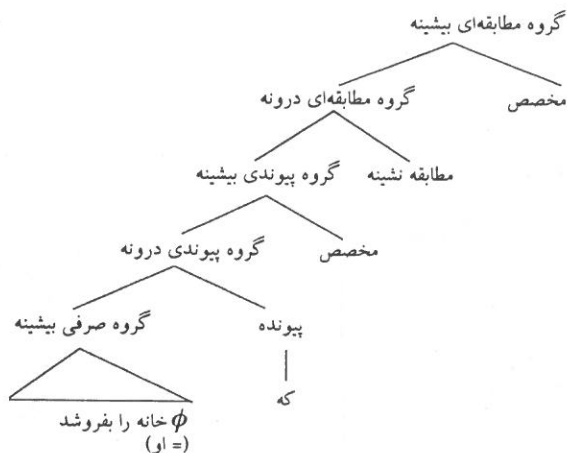
؟ د: حتی اگر او بخواد [خانه را بفروشد] من شک دارم که [خانه را بفروشد].

\* ه: حتی اگر او بخواد [خانه را بفروشد] من شک دارم  $[\Phi]$ .

\* حتی اگر او بخواد [که] [خانه را بفروشد]  $[\Phi]$  من شک دارم (که)  $[\Phi]$ .

ز: حتی اگر او بخواد  $[\Phi]$  من شک دارم [که] [تواند]  $[\Phi]$ .

قبل از توجه دستوری و یا نادرستی بودن جملات فوق، سازه‌ای را به عنوان گروه مطابقه‌ای بیشینه به شکل نمودار زیر در نظر می‌گیریم و بخشی از جمله بالا را در آن جای می‌دهیم:



در جملهٔ ۳۲ (الف)، گروه پیوندی درونه (که خانه را بفروشد) به صورت پیشینی محذوف گردیده است. صورت بدون حذف آن (جمله ۲۳ د) توسط گویشوران زبان با تردید پذیرفته شده است. بدین معنی که برخی از گویشوران بر نادرستی بودن آن صحنه می‌گذارند. جملهٔ ۲۳ (ب) را وقتی می‌توان تفسیر پذیر دانست که فعل "توانستن" در جایگاه تهی پسینی بازسازی معنایی نشود. جملهٔ ۲۳ (ج) نادرستی است زیرا گروه صرفی بیشینه به صورت پیشینی حذف شده ولی پیونده (= که) در جایگاه آغازین گروه پیوندی درونه نمود آوایی یافته است. حذف به قرینه در مواردی که به صورت پسینی آمده است قابل قبول نیست. (۲۳ ه و ۲۳ و).

(۲۴) جمع‌بندی:

- حذف به قرینه در مورد برخی از گروه‌های آویزه اسمی میسر نیست هر چند حذف کامل آن میسر است.
- حذف به قرینه گروه‌های فعلی بیشینه در جملات همپایه چه به صورت پسینی و یا به صورت پیشینی میسر نیست.
- حذف به قرینه گروه پیوندی درونه هم به صورت پسینی و هم پیشینی امکان پذیر است.

- حذف به قرینه گروه صرفی بیشینه در درون یک گروه پیوندی درونه با داشتن نمود آوایی پیونده میسر نیست.

- ۱- احمد گیوی، حسن، ادب و نگارش، مدرسه عالی بازرگانی. ۱۳۵۲
- ۲- احمد گیوی و دیگران. زبان و نگارش فارسی. سازمان سمت. چاپ چهارم. ۱۳۷۱
- ۳- جعفری، امیدعلی. پژوهشی تازه در دستور زبان فارسی. انتشارات ثقی. ۱۳۶۲
- ۴- خزائلی، محمد و میرمیران، سیدضیاءالدین. دستور زبان فارسی، انتشارات جاویدان. ۱۳۵۱
- ۵- خیامپور، ع. دستور زبان فارسی. ۱۳۴۴
- ۶- دارایی، بهین. دستور نگارش فارسی. مدرسه عالی دختران ایران. ۱۳۵۳
- ۷- دایی جواد، رضا. دستور زبان فارسی. مشعل. ۱۳۴۳
- ۸- درخشان، مهدی. دربارهٔ زبان فارسی (املاء، انشاء و ترجمه). دانشگاه تهران. ۱۳۶۷
- ۹- سلطانی گرد فرامرزی، علی. دستور زبان فارسی - از کلمه تا کلام. چاپ حیدری، ۱۳۶۳
- ۱۰- سلطانی گرد فرامرزی، علی. ادبیات فارسی. نشر مبتکران. چاپ چهارم. ۱۳۷۲
- ۱۱- شریعت، محمد جواد. دستور زبان فارسی. مشعل. ۱۳۵۰
- ۱۲- شقایب، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین. ۱۳۶۳
- ۱۳- میرعمادی، سیدعلی. نحو زبان فارسی (بر پایهٔ نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی) سمت. ۱۳۷۶
- ۱۴- فرشیدور، خسرو. دستور امروز. صفی‌علیشاه ۱۳۴۸
- ۱۵- فقیهی، علی اصغر. دستور زبان فارسی. اسماعیلیان. قم. ۱۳۵۴
- ۱۶- قریب و دیگران (پنج استاد). دستور زبان فارسی. انتشارات شرفی. چاپ سوم. ۱۳۶۶
- ۱۷- کشاورز. هزار سال نثر پارسی
- ۱۸- مشکور، محمد جواد. دستور نامه، مطبوعاتی شرق. ۱۳۴۶
- ۱۹- مرزبان راد، علی. دستور سودمند- دانشگاه ملی. ۱۳۵۸
- ۲۰- معنیان، مهدی. دستور زبان فارسی. انتشارات معنیان. چاپ هفتم. ۱۳۷۱
- ۲۱- مینوی، مجتبی. «جنون حذف کردن»، مجله یغما. سال چهارم.
- ۲۲- نظمی، علیرضا. دستور زبان فارسی. کتابفروشی انزلی، ۱۳۴۹
- ۲۳- ناتل خانلری، پرویز. دستور زبان فارسی. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۱
- ۲۴- وحیدیان، تقی. دستور زبان عامیانه فارسی. امیر کبیر. ۱۳۴۳
- ۲۵- وزین پور، نادر. دستور زبان فارسی آموزش. سپاهیان انقلاب. ۲۵۳۶



- 26- Akmajian, stale and wasow. 1979.
- 27- Bresnan, J. 1982. Aspects of the theory of syntax. MIT press.
- 28- Caulicover and wilkin.
- 29- Chomsky, N. 1993. "A Minimalist program for linguistic theory" in K.Hale and S.J. Keyser eds. The view from Building 20. MIT press.
- 30- Chomsky, N. 1993. The Minimalist Approach.
- 31- Coulthard, Macolm. 1994. Aduances in Written text Analysis Routledge.
- 32- Crystal, David. 1985. A Dictionary of linguistics and phonetics. Basil Blackwell.
- 33- Halliday, M A K. 1985. An Introduction to Functional Grammar. Edward Arnold.
- 34- Haegamen, Liliane. 1989. An Introduction to Government and Binding. Blackwell. Oxford.
- 35- Hornstein, Norbert. 1995. Logical Form: form GB to Minimalism. Blackwell.
- 36- Javaherian, Sorour. Elliptical strctures in English and persian. PH. D. Dissertation, Islamic Azad Univ. 1996 (1373)
- 37- Lobeck, Anne. 1991 "Phrase structure of Ellipsis in English", in Syntax and semanties, edited by Rothstein.
- 38- Rodford, Andrew. 1989. Transfor mational Grammar. Cambridge Univ. press.
- 39- Rothstein, Susan D. 1991. Syntax and Semantics: Heads and Licensing. Academic Press.
- 40- Schiffrin, Deborah. 1994. An Approach to Discourse Analysis. Blackwell.